

موانع شکل‌گیری رژیم امنیتی منطقه‌ای کنترل تسلیحات؛ مطالعه موردی خاورمیانه



فرهاد قاسمی*

* فرهاد قاسمی استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه شیراز می‌باشد.

fghasemi1@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱۷

تاریخ تصویب: ۹۰/۳/۲۲

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰، صص ۴۷-۷.



چکیده

اصولاً کنترل تسلیحات و طراحی رژیم‌های امنیتی جهانی و منطقه‌ای، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات حوزه مطالعات استراتژیک مطرح است. در این راستا در سیاست بین‌الملل و مطالعات خاورمیانه، پرسش‌های متعددی ازجمله موانع شکل‌گیری چنین رژیم‌هایی مطرح است. این پژوهش، ثبات استراتژیک و تعادل سیستمی را به‌عنوان متغیرهای علی شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی فرض می‌کند و بر این باور است که تعادل سیستمی و ثبات استراتژیک، ازجمله شرایط ضروری شکل‌گیری رژیم‌های کنترل تسلیحات بوده و بر این نکته تأکید دارد که عدم تعادل ساختاری، ناموزون بودن قدرت، مداخله قدرت‌های مداخله‌گر، چرخه جهانی قدرت و پیوند آن با منطقه و در نتیجه بی‌ثباتی استراتژیک ناشی از آنها، ازجمله موانع شکل‌گیری و پایداری رژیم کنترل تسلیحات منطقه‌ای خاورمیانه است.

واژه‌های کلیدی: کنترل تسلیحات، امنیت منطقه‌ای، مطالعات استراتژیک، تعادل سیستمی، ثبات استراتژیک

۱. طرح موضوع

یکی از مهم‌ترین موضوعات استراتژیک در عرصه روابط بین‌المللی کشورها و حوزه امنیت بین‌الملل، موضوع کنترل تسلیحات و خلع سلاح است. تصور رایج و ابتدایی این است که حذف ابزارهای درگیری و تعارض و یا کنترل آنها می‌تواند سبب‌ساز حذف جنگ و برخورد بین کشورها و در نتیجه افزایش سطح همکاری‌ها و صلح پایدار شود. این تصور و یا فرض در قالب برخی از دیدگاه‌ها و نظریه‌های روابط بین‌الملل مانند آرمان‌گرایی نیز خود را آشکار ساخته و در قالب ایجاد سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای و اقتدار و برتری بخشیدن به آنها در روابط بین‌الملل و یا امضای معاهدات متفاوت نمایان شده است و علاوه بر آن تلاش‌های فراوانی را نیز در سطح بین‌المللی به دنبال داشته است؛ برای نمونه و در این راستا اعلامیه ۱۸۶۸ سن پترزبورگ با محوریت روسیه شاید نخستین گام در راستای شکل بخشیدن به یک رژیم خلع سلاح جهانی بود. در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ و در کنفرانس‌های صلح لاهه نیز این تلاش‌ها مشاهده می‌شود و همچنین در پروتکل ۱۹۲۵ ژنو تعهدات جهانی ممنوعیت استفاده از سلاح‌های خاص (شیمیایی) مورد توافق قرار گرفت. در منشور سازمان ملل متحد نیز به این موضوع پرداخته شده است و در ماده ۱۱ و ۲۶ آن به مسئله خلع سلاح اشاره شده است. معاهده قطب جنوب (۱۹۵۹) مربوط به منع فعالیت نظامی در قطب جنوب، معاهده منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای (۱۹۶۳) مربوط به منع آزمایش سلاح‌های هسته‌ای در جو، ماوراء جو و زیر آب، معاهده ان.پی.تی (۱۹۶۸) و سالت ۱ و ۲ مربوط به محدود



کردن سلاح‌های استراتژیک بین امریکا و شوروی، کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا (۱۹۷۵)، کنفرانس عالی ژنو (۱۹۸۵) بین امریکا و شوروی و معاهده نیروهای هسته‌ای میان‌برد بین امریکا و شوروی (۱۹۸۷) نیز به این موضوع پرداخته‌اند.

به‌طورکلی با پیدایش سلاح‌های هسته‌ای و کاربرد آنها در برخی از مناطق جهان، تلاش برای ایجاد رژیم‌های امنیتی در حوزه تسلیحات به‌ویژه تسلیحات کشتار جمعی شدت بیشتری یافت. معاهده منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای (۱۹۶۳) و درنهایت معاهده عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای^۱ در سال ۱۹۶۸ ازجمله مهم‌ترین تلاش‌های جهانی بوده است. با گسترش سلاح‌های هسته‌ای و ناموفق بودن کشورها در مهار گسترش آنها در سطح جهانی، تلاش‌ها در عرصه بین‌الملل به گستره محدودتری از کنترل تسلیحات معطوف شد. در این میان کنترل تسلیحات در سطح منطقه‌ای و تلاش برای شکل دادن به رژیم‌های منطقه‌ای کنترل تسلیحات، در دستورکار برخی از مناطق جهان قرار گرفت تا از این طریق از گسترش سلاح‌های هسته‌ای یا دیگر سلاح‌های کشتار جمعی جلوگیری شود و به نقطه‌ای از صلح و ثبات دست یافت. ازاین‌رو برخی از پیمان‌های منطقه‌ای شکل گرفت و مفهومی با عنوان مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای^۲ به عرصه ادبیات روابط بین‌الملل اضافه شد.

براساس ماده ۶ پیمان ان.پی.تی تمام هم‌پیمانان متعهد می‌شوند، مذاکراتی را به‌منظور توقف تولید سلاح‌های هسته‌ای و همچنین خلع سلاح هسته‌ای و انعقاد پیمانی برای خلع سلاح کامل و عام با مقررات دقیق و مؤثر با حسن نیت و در اسرع وقت آغاز کنند. ماده ۷ نیز تلاش‌های منطقه‌ای را در این زمینه به‌رسمیت شناخته است. براساس ماده ۷، هیچ نکته‌ای در این پیمان، ناقض حق دولت‌هایی نخواهد بود که به‌منظور کسب اطمینان از نبود سلاح‌های هسته‌ای در قلمرو خود وارد پیمان‌های منطقه‌ای شده‌اند.

در عرصه عمل نیز مناطق مختلفی ازجمله منطقه آسیای مرکزی اقدام به امضای معاهده مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای کرده‌اند که براساس پیمان ۸ دسامبر ۲۰۰۶، با امضا و تصویب توسط ازبکستان و قرقیزستان پایه‌گذاری شد. در منطقه

1. NPT

2. NWFZ



افریقا و براساس معاهده پلین دابا^۱ در سال ۱۹۹۶ کشورهای افریقایی متعهد به ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای شده‌اند. در منطقه جنوب شرقی آسیا پیمان بانکوک در دسامبر ۱۹۹۵، توسط ۱۰ کشور این منطقه به امضا رسید و در سال ۱۹۹۷ به اجرا در آمد. پیمان منطقه جنوب اقیانوس آرام نیز در میان ۱۳ کشور این منطقه در سال ۱۹۸۵، در راروتونگای جزایر کوک به امضا رسید. در منطقه امریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب هم طرح‌های متعددی مطرح شده است.

در مورد خاورمیانه نیز مسئله کنترل و ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای در کنفرانس بازنگری در ان.پی.تی در سال ۱۹۹۵ مطرح شد و در قطعنامه ۱۹ دسامبر ۲۰۰۳ مجمع عمومی (A/RES/58/68) نیز بار دیگر مورد تأکید قرار گرفت. با این وجود در عرصه عمل، شکل‌گیری و یا تکامل رژیم‌های امنیتی به‌ویژه در حوزه کنترل تسلیحات با ناکارآمدی روبه‌رو بوده و این موضوع به‌ویژه در حوزه منطقه‌ای خاورمیانه به‌صورت بسیار جدی‌تری مطرح است.

از سویی در عرصه عملی و نظری روابط بین‌الملل نیز توافقی در مورد کارآمدی کنترل تسلیحات و خلع سلاح و موفقیت‌آمیز بودن چنین تلاش‌هایی وجود ندارد. در عرصه عمل، سیستم بین‌الملل به‌رغم تلاش‌های انجام‌شده حتی از طریق کنسرت قدرت‌های بزرگ، روند گسترش از زمان جنگ جهانی دوم که ایالات متحده امریکا به سلاح‌های اتمی دست یافت، ادامه داشته است. پس از آن اتحاد جماهیر شوروی به چنین سلاح‌هایی دست یافت و به‌دنبال آن کشورهای بزرگ دیگری مانند برخی از کشورهای اروپایی از جمله بریتانیا، فرانسه و یا در نواحی دیگر جهان، چین به این جرگه پیوستند و سرانجام کشورهای ضعیف‌تری مانند هند، پاکستان و... نیز به این تکنولوژی و سلاح‌ها دست یافتند (Paul, 2003).

در عرصه نظری روابط بین‌الملل نیز اندیشمندان بر کنترل و یا سودمندی چنین کنترل و خلع سلاحی توافق ندارند. برعکس برخی معتقد به ثبات‌زایی چنین سلاح‌هایی هستند (Sagan, Waltz, Betts, 2007). در این راستا سه گروه از ادبیات روابط بین‌الملل را می‌توان تشخیص داد. گروه نخست بر پویایی‌های فناوری و تأثیر آن بر گسترش تأکید

دارند. دستیابی یک کشور به چنین سلاح‌هایی بستگی به پیشرفت و ترقی آن کشور در حوزه فناوری دارد. در اینجا الزامات فناوری، کشورها را به این سمت سوق می‌دهد. گروه دوم به جای تأکید بر توانایی دولت‌ها در ساخت این سلاح‌ها، تأکیدشان بر متغیرهای خارجی است. در اینجا بر دو متغیر تهدید امنیتی و تأمین و حفاظت خود در برابر طرف قدرتمند خارجی و یا اتحادهای مخالف تأکید می‌شود؛ به عبارتی محیط امنیتی در این فرایند نقشی اساسی بر عهده دارد. گروه سوم نیز به متغیرهای داخلی مانند انگیزه‌های دولتمردان، شکل حکومت و... توجه می‌کنند (Singh and Way, 2007: 859-885). هریک از این متغیرها می‌توانند مانع شکل‌گیری یا ناکارآمدی رژیم‌های امنیتی شوند. در حوزه خاورمیانه نیز برخی از آثار آن را می‌توان مشاهده کرد. در این میان برخی به بررسی وضعیت سلاح‌های مذکور در خاورمیانه و انگیزه‌ها و عوامل بازدارنده در دستیابی به چنین سلاح‌هایی پرداخته‌اند (لطیفان، ۱۳۸۸: ۲۲۶-۱۸۹). در مجموع و با نگاهی به ادبیات موجود در حوزه مذکور، این واقعیت نمایان می‌شود که اصولاً به این موضع توجه نشده است که شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی و به‌ویژه کنترل تسلیحات در خاورمیانه مبتنی بر واقعیت‌های سیستمی است که این واقعیت‌ها ممکن است وجود نداشته باشد؛ لذا به نظر می‌رسد پرداختن به متغیرهای بنیادین و اساسی در شکل‌گیری و طراحی رژیم‌های کنترل تسلیحات در سطح سیستمی به‌ویژه سیستم‌های منطقه‌ای به‌عنوان یک ضرورت علمی مطرح باشد. اهمیت این موضوع زمانی دو چندان خواهد شد که در برخی از مناطق مانند خاورمیانه درحالی‌که گسترش نامتقارن چنین سلاح‌هایی در حال وقوع است، موضوع شکل دادن به رژیم‌های کنترل و خلع سلاح اتمی نیز مطرح می‌شود.

۲. روش و ساختار پژوهش

در راستای پژوهش این پرسش اساسی مطرح می‌شود که مهم‌ترین موانع شکل‌گیری رژیم بین‌المللی منطقه‌ای در زمینه کنترل و خلع سلاح چیست؟ این پرسش در مورد خاورمیانه نیز به صورت جدی‌تری مطرح است. در پاسخ به این پرسش با مفروض قرار دادن اهمیت متغیرهای خارجی و محیط امنیتی کشورها و با عنایت به نظریه رژیم‌های بین‌المللی می‌توان گفت ثبات استراتژیک سیستم بین‌الملل و محیط

استراتژیک منطقه‌ای مهم‌ترین شرط‌های شکل‌گیری رژیم‌های بین‌المللی امنیتی هستند. در حوزه خاورمیانه‌ای نیز نبود نقطه تعادلی در وضعیت ثبات استراتژیک منطقه مذکور، علتی است که شکل‌گیری و تکامل رژیم امنیتی منطقه‌ای را در این حوزه با ناکارآمدی روبه‌رو ساخته و خواهد ساخت. در این راستا و به‌منظور پاسخ به پرسش اصلی، پژوهش از روش تجربی مطالعه موردی بهره می‌گیرد؛ لذا ابتدا مدل و الزامات نظری شکل‌گیری و کنترل تسلیحات ترسیم و پس از آن به‌منظور بررسی تجربی، به مطالعه موردی خاورمیانه پرداخته می‌شود.

مدل و مبانی نظری رژیم‌های کنترل تسلیحات

۱. ساختار مفهومی کنترل تسلیحات

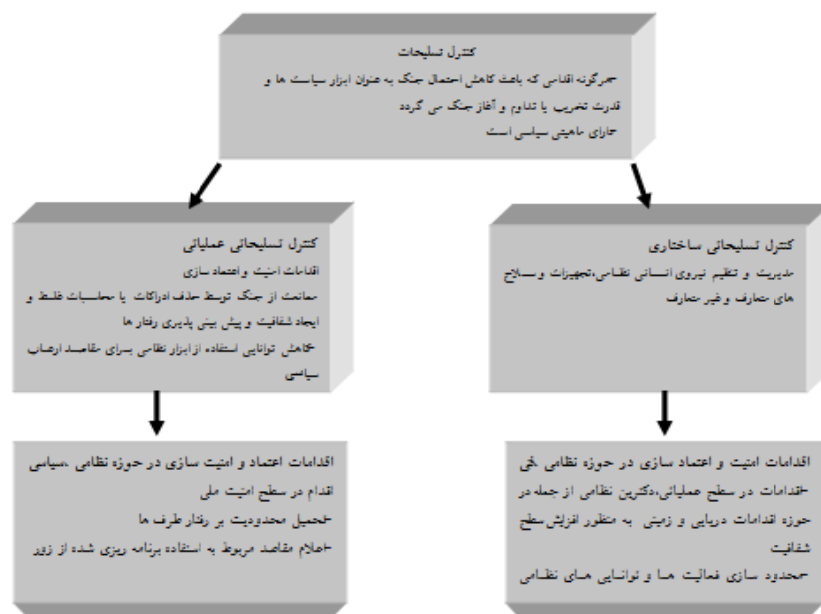
در مورد نظریه‌پردازی پیرامون تسلیحات نظامی باید بین دو مفهوم نظری و یا دو حوزه نظریه‌پردازی تمایز قائل شد. از یک‌سو مفهوم خلع سلاح و حوزه نظریه‌پردازی پیرامون خلع سلاح مطرح می‌شود که بر این اساس در اینجا فرض بر این است که سلاح، عامل بروز جنگ است؛ بنابراین تلاش می‌شود تا با حذف ابزار جنگ، جنگ نیز از صحنه روابط بین‌الملل حذف شود و از این طریق به صلح دائمی دست یافت. این فرض خود بر فرض اساسی دیگری مبتنی است و آن اینکه دولت‌ها زمانی که قدرت زیادی را در خود به‌صورت متمرکز احساس کنند، تهاجمی عمل خواهند کرد. دولت‌ها این توان را نخواهند داشت که در وضعیت‌های حساس از خود خویشتن‌داری نشان دهند؛ بنابراین خواهان اعمال قدرت هستند و اگر ابزار لازم را در اختیار داشته باشند از آن برای تحمیل اراده و اعمال قدرت بهره خواهند برد که معمولاً در شکل شدید خود یعنی جنگ متجلی می‌شود. در اینجا نظریه خلع سلاح با آثار سیاسی برتری نظامی سروکار ندارد بلکه پیامدهای مسابقه تسلیحاتی را مد نظر قرار می‌دهد. به‌طورکلی این حوزه که بر این باور است که با حذف ابزار جنگ دولت‌ها به صلح پایدار دست یافته و جنگ از صحنه روابط بین‌الملل رخت برمی‌بندد، حوزه‌ای کاملاً ایده‌آلیستی است (قاسمی، ۱۳۸۸).

حوزه دوم، موضوع کنترل تسلیحات نظامی است که با مدیریت آن سروکار دارد. در این حوزه می‌توان از دیدگاه‌های ایده‌آلیستی فاصله گرفت و مبنایی

واقع‌گرایانه برای آن جستجو کرد. در اینجا می‌توان این فرض را مطرح کرد که امکان حذف سلاح‌ها در صحنه سیاست بین‌الملل وجود ندارد اما مدیریت آن امکان‌پذیر خواهد بود. از طریق مدیریت تسلیحات و تنظیم آن با سطح خاصی از ثبات استراتژیک، می‌توان به حداقلی از امنیت لازم دست یافت و از پرداخت هزینه‌های اضافی به‌منظور دستیابی به همان میزان از امنیت پرهیز کرد.

بر این اساس و با تمرکز بر موضوع کنترل تسلیحات به‌طور کلی ساختار مفهومی حوزه مذکور را می‌توان از منظر رئالیستی به‌صورت زیر عملیاتی کرد شکل (۱). در اینجا هدف، مدیریت تسلیحات و جلوگیری از بروز مسابقه بی‌قاعده‌ای است که می‌تواند به جنگ و یا تغییر هزینه‌بر نقطه تعادلی سیستم منجر شود؛ لذا کنترل مذکور باید در دو سطح ساختاری و عملیاتی صورت گیرد. در سطح ساختاری هدف، تنظیم نیروها و تجهیزات است، درحالی‌که در سطح عملیاتی، اصلاح سیستم ادراکات، برداشت‌ها و شفاف‌سازی روابط و پیش‌بینی‌پذیر ساختن آن برای حفظ ثبات استراتژیک در سیستم بین‌المللی و منطقه‌ای است.

شکل ۱. ساختار مفهومی کنترل تسلیحات



۲. الزامات نظری در شکل‌گیری رژیم‌های بین‌المللی امنیتی منطقه‌ای

الف - منطق و اصول زیربنایی شکل‌گیری رژیم کنترل تسلیحات

اصولاً در حوزه نظری نخستین پرسش مطرح شده این است که کشورها در چه صورتی به همکاری در قالب یک رژیم امنیت منطقه‌ای کنترل تسلیحات اقدام می‌کنند؟ در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل دیدگاه‌های نظری متعددی به تبیین شکل‌گیری رژیم‌های بین‌المللی می‌پردازند (قاسمی، ۱۳۸۴). دیدگاه رئالیستی نخستین و مهم‌ترین منظر پرداختن به شکل‌گیری رژیم‌ها است. از این منظر امنیت و مطالعات امنیت دارای اصول معینی است و اصول اساسی زیر به‌عنوان اصول ماهوی رژیم امنیتی تصور می‌شود که می‌توان آن را به‌صورت زیر ترسیم کرد:

جدول ۱. رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای و معمای امنیت

اصول بنیادین رئالیسم از محیط امنیتی	
وضعیت ساختاری سیستم	آناشری
واحد‌های اصلی	دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ
هدف واحد‌ها	بقاء، امنیت و سلطه بر دیگران
الگوهای تعامل	تعارض و رقابت
نگرانی اصلی	امنیت
اولویت دولت‌ها	دستیابی به قدرت نظامی
رویه اساسی و رایج	استفاده از زور و دیپلماسی اجبار
صلح	صلح بر پایه آمادگی برای جنگ
میزان اعتماد	عدم اعتماد
اهمیت تسلیحات	تلاش برای تجهیز نظامی
الگوی توزیع قدرت	توازن و عدم اجازه برای استیلای دیگری با ائتلاف
مسابقه تسلیحاتی	بر محوریت توازن قدرت

در این میان رئالیسم به دو گروه عمده رئالیسم تدافعی و تهاجمی تقسیم می‌شود. این دو گروه هرچند در اصول و مبانی مذکور با یکدیگر مشترک هستند، اما در زمینه نحوه و استراتژی‌های دستیابی به امنیت در شرایط آناشری با یکدیگر تفاوت دارند. رئالیسم تدافعی بر این باور است که دولت‌ها با سیاست حفظ وضع موجود در سیستم بین‌الملل خواهان دستیابی به حداکثر امنیت هستند. در این راستا سیاست‌های توسعه‌طلبانه یا تهاجمی ضروری نیست. علاوه بر آن کشورها سعی در ایجاد توازن دارند و بنابراین ساختار سیستم بین‌الملل، کشورها را به حفظ توازن تشویق می‌کند و دولت‌ها در پاسخ به تهدیدات، خواهان دستیابی به توازن در برابر دولت تهدیدکننده هستند. از سوی دیگر رئالیسم تهاجمی معتقد است امنیت و بقا

هرگز در سیستم بین‌الملل تأمین نمی‌شود؛ بنابراین دولت‌ها خواهان دستیابی به حاکم امنیت با افزایش قدرت نسبی خود هستند. دولت‌ها از ابزار جنگ و توسعه‌طلبی برای بقا و امنیت خود بهره می‌برند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۶). به این ترتیب دو موضوع توازن و تهدید به‌عنوان ابزار ضروری تأمین بقاء مطرح می‌شوند که هر دو نیز منجر به یک نتیجه مشخص در شکل‌گیری همکاری در قالب یک رژیم می‌شود و آن ثبات استراتژیک خواهد بود. در وضعیت ثبات، کشورها می‌توانند به نقطه همکاری نزدیک شوند هرچند دستیابی به چنین نقطه‌ای از منظر رئالیسم تهاجمی بسیار سخت‌تر خواهد بود.

به‌طورکلی بر پایه اصول مذکور محیط امنیتی کشورها، محیطی آنارشیک، تعارضی، قدرت‌محور، مبتنی بر بی‌اعتمادی و به‌طورکلی محیط مبتنی بر جنگ سرد است. بر این اساس، فرضیات و فرمول شکل‌گیری رژیم بین‌المللی امنیتی را می‌توان در قالب زیر شکل‌بندی کرد:

۱. اهمیت استراتژیک منطقه مورد نظر در سیستم بین‌الملل و حساسیت قدرت یا قدرت‌های بزرگ به فرایندهای آن در شکل‌گیری رژیم امنیتی در آن منطقه مؤثر است؛ مناطق با حساسیت ژئوپلیتیکی بسیار زیاد و همچنین فاقد انسجام داخلی، توان پایین و بسیار ضعیفی در رژیم‌سازی امنیتی خواهند داشت. در این راستا محیط امنیتی این نوع مناطق که به‌عنوان مناطق مستعد جنگ و کمرندهای آشوب معرفی می‌شوند، به‌شکلی است که حداکثر می‌توان وضعیت آنها را از محیط جنگ گرم به جنگ سرد تغییر داد که باز در این وضعیت روابط بسیار شکننده خواهد بود؛

۲. نوع ساختار سیستم بین‌الملل و رفتار توازن‌بخشی قدرت‌های موجود در آن بر میزان موفقیت یا تلاش برای شکل دادن به رژیم منطقه‌ای امنیت مؤثر است؛ در این راستا استراتژی‌های منطقه‌ای تابعی از استراتژی بزرگ محسوب می‌شوند. در این صورت نوع نظم جهانی یعنی گونه رقابتی، هژمونیک و کنسرتی می‌تواند با در نظر گرفتن موضوع نوع محیط امنیتی، (فرضیه ۱) منطقه را به سمت تعادل یا برعکس بی‌تعادلی سوق دهد؛

۳. نوع فازها و نقاط عطف موجود در سیستم بین‌الملل، در دوره زمانی شکل دادن به رژیم امنیتی، بر شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری آن مؤثر است؛ به‌طورکلی



وجود نقاط عطف متعدد و کوتاه‌مدت در سیستم، منطقه را با بی‌ثباتی‌های فراوان استراتژیک روبه‌رو می‌سازد که این موضوع مانع شکل‌گیری رژیم امنیتی می‌شود؛
۴. در صورت تعهد قدرت ساختاری به اجرای رژیم منطقه‌ای در حال شکل‌گیری، ساخت آن تسهیل می‌شود؛

۵. در صورتی رژیم امنیتی منطقه‌ای شکل می‌گیرد که سبب تضعیف معمای امنیتی واحدهای مشارکت‌کننده و مورد نظر شود؛ بنابراین در شرایطی که عضویت در رژیم امنیتی موجب تداوم بی‌ثباتی استراتژیک و تشدید معمای امنیتی آنها و یا سبب تقویت چنین نقطه بی‌ثباتی به نفع برخی از بازیگران شود، کشورها وارد آن نخواهند شد؛

۶. حل معمای قدرت مداخله‌گر در منطقه، از جمله شرایط شکل‌گیری رژیم امنیتی محسوب می‌شود؛ معمایی که به فازهای سیستم و نوع نقاط عطف موجود در آنها و رفتار قدرت یا قدرتهای بزرگ سیستم در آن بستگی دارد؛

۷. مجموعه متغیرهای موجود سبب شکل‌گیری وضعیت ثبات یا بی‌ثباتی استراتژیکی است که تأثیری اساسی بر شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی به‌ویژه در حوزه کنترل تسلیحات خواهد داشت.

بر این پایه در حوزه کنترل تسلیحات، حرکت به سمت شکل دادن به رژیم امنیتی مستلزم اقداماتی است که می‌توان آنها را به صورت زیر نشان داد:

شکل ۲. شکل‌گیری رژیم امنیتی

۱. مرحله اول:

۱. سیستم بین‌المللی موجود: عدم ثبات و تعادل استراتژیک در درون آن

۲. حاکمیت وضعیت عدم اعتماد و اطمینان میان واحدها

۳. رفتن واحدها به سمت سلاح‌های استراتژیک برای تأمین امنیت

۴. شکل‌گیری مسابقه تسلیحاتی چه از بعد کمی یا کیفی

۲. مرحله دوم:

۱. تعریف نقطه ثبات استراتژیک جدید در سیستم بین‌الملل

۲. توافق واحدها بر نقطه ثبات استراتژیک حاصل از منطق و کارکرد

شکل دادن به رژیم‌های بین‌المللی در قالب ساخت فیزیکی نوین

ب - نظریه بازی‌ها و موضوع دستیابی به ثبات استراتژیک

حال این پرسش مطرح می‌شود که دستیابی به نقطه تعادل و ثبات استراتژیک به‌عنوان مبنای شکل‌گیری رژیم امنیتی، چگونه قابل تحلیل خواهد بود. در حوزه روابط بین‌الملل نظریه بازی‌ها تحلیل‌کننده ثبات استراتژیک سیستمی است. نظریه بازی‌ها حوزه‌ای از ریاضیات کاربردی است که رفتار استراتژیک واحدها را براساس انتخاب عقلایی مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این میان انتخاب استراتژیک هر واحد به استراتژی انتخابی سایر طرف‌های مقابل بستگی دارد و این مهم خود را در نقاط تعادلی نشان می‌دهد. به‌طورکلی یکی از موضوعات اساسی در نظریه بازی‌ها مفهوم تعادل و یا نقطه کانونی است. در اینجا هر بازی استراتژیک دارای نقاط تعادلی متعددی تصور می‌شود (Zeev, 2006: 664-689) که در این نقاط، استراتژی بازیگران برای طرفین مطلوب تشخیص داده می‌شود. این مطلوبیت موجود در نقطه تعادلی براساس هماهنگی، تکرار و تجربه به‌دست خواهد آمد.

موضوع دیگر، رفتارهای خرد و کلان است که توسط شلینگ مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا موضوع اساسی تمرکز بر رفتار فرد و تأثیر آن بر تعادل‌های احتمالی است. در بسیاری از مواقع رفتارهای ناشی از سطح خرد باعث خروج سیستم از حالت تعادل می‌شود و در برخی مواقع نیز این نوع رفتارها سیستم را به حالت غیرتعادلی یا تعادل جدید سوق می‌دهد (Schelling, 1967).

در نظریه بازی‌ها رسیدن به نقطه تعادلی که در آن بازی از حالت بن‌بست خارج می‌شود، از مهم‌ترین اهداف محسوب می‌شود. در این وضعیت، امکان انتخاب استراتژی تأمین‌کننده اهداف وجود دارد و یا دست‌کم بازیگران به این نتیجه می‌رسند که استراتژی بهینه در این نقطه قرار دارد (در مورد اولویت‌ها و ترجیحات رجوع شود به: Tarar, 2005: 383-407). حال، اینکه بازیگران به سمت رژیم امنیتی و تشکیل آن تمایل نشان دهند، بستگی به وجود متغیرهای مختلفی خواهد داشت که

براساس تئوری برخی از آنها عبارتند از بروز مشکل یا معمای امنیتی در میان واحدها، اعتماد و اطمینان از همکاری امنیتی در افزایش سطح امنیت آنها بر پایه نقطه ثبات استراتژیک سیستم و توجه به هماهنگ‌سازی اطلاعات و تجارب پیشین.

به‌طورکلی نقاط تعادلی متفاوت و متمایزی در سیستم بین‌المللی وجود دارد. در هریک از نقاط تعادلی، منافع واحدها و امنیت آنها به میزان متفاوتی تأمین می‌شود. در این میان نقطه تعادل متقارن و متوازی وجود دارد که در آن طرفین به حداقلی از وضعیت چانه‌زنی دست یافته و براساس این وضعیت به مدیریت نظم سیستمی اقدام خواهند کرد. مطلوب‌ترین وضعیت برای شکل دادن به رژیم امنیتی به‌ویژه در حوزه تسلیحاتی، دستیابی به این نقطه خواهد بود. در اینجا سه نوع تعادل در قالب توازن قوا، توازن تهدیدات و توازن منافع مطرح می‌شود. رسیدن به این نقطه از تعادل، مطلوب‌ترین وضعیت برای شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی ازجمله در حوزه کنترل تسلیحات خواهد بود (Chatterjee, 2003: 125).

در این راستا و براساس نوع محیط استراتژیک، راه‌های ایجاد ثبات استراتژیک در سیستم منطقه‌ای براساس نظریه بازی‌ها و ترسیم روابط بین‌الملل به‌عنوان یک بازی بزرگ عبارتند از:

۱. مسلح شدن کشورها و ایجاد امنیت از طریق دکترین تهاجمی و رسیدن به حداقلی از توازن نظامی؛

۲. بازدارندگی و رسیدن به وضعیت تهدید متقابل؛

۳. خلع سلاح منطقه‌ای و رسیدن به وضعیت عدم تهدید؛

۴. مدیریت و کنترل تسلیحات و مدیریت سیستم در وضعیت متوازن.

در این میان دو راه حل نخست، یعنی بهره‌گیری از دکترین تهاجمی، دارای نقاط ضعف عمده‌ای است و آن این است که کشورها مجبور به هزینه فزاینده‌ای برای حفظ ثبات و تعادل استراتژیک هستند و به‌صورت پایدار مجبور به تغییر نقطه تعادلی سیستم به نقطه بالاتر خواهند بود که معمولاً حفظ ثبات در این نقاط، هزینه فزاینده‌تری داشته و همچنین از حساسیت بالاتری برخوردار است؛ لذا هرچند ممکن است با تهدید عینی روبه‌رو نشود اما در این نقاط احساس تهدید افزایش می‌یابد و به‌عبارتی تهدید به مفهوم ذهنی افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر خلع



سلاح می‌تواند در وضعیت آنارشی، واحدها را به دلیل عدم همکاری و فریب، با تهدیدات عینی روبه‌رو کند و به دلیل حساسیت موضوعات امنیتی، آنان را با خطر جدی (نسبت به بقاء آنها) روبه‌رو سازد. در این وضعیت با انحراف یکی از طرف‌ها از قواعد، امکان جبران برای دیگران وجود نخواهد داشت. به این سبب راه‌حل میانه کنترل تسلیحات، مطلوب تشخیص داده می‌شود که نقطه تعادلی آن از نقاط پایینی و یا بالایی نخواهد بود بلکه نقطه متوازی است که در آن در صورت تخطی یکی از طرفین امکان جبران برای سایرین وجود داشته باشد.

ج - ثبات استراتژیک و همکاری

اما در این میان این پرسش مطرح می‌شود که چگونه پس از رسیدن به نقطه ثبات استراتژیک کشورها به سمت همکاری و رسیدن به رژیم کنترل حرکت می‌کنند؟ به طور کلی در دو وضعیت زیر، حداقلی از ثبات استراتژیک برای ترغیب واحدها به همکاری وجود دارد:

۱. **وضعیت توازن در توانایی‌ها و توازن قدرت:** در این وضعیت، توانایی طرفین به گونه‌ای است که امکان تأمین بقاء و تلافی احتمالی، در شرایط عدم اطمینان وجود دارد؛

۲. **وضعیت توازن در تهدیدات:** در این وضعیت ترس از تلافی، مانع اقدامات نامطلوب طرف‌ها علیه یکدیگر می‌شود.

اصولاً در این مرحله کشورها با سه مسئله اساسی روبه‌رو می‌شوند که آنها را مجبور به همکاری می‌کند و کنش آنها را به کنشی عقلانی تبدیل خواهد کرد. این موضوعات براساس سه نظریه زیر قابل تحلیل است که عبارتند از:

۱. منطق و نظریه معمای زندانی؛

۲. نظریه‌های مربوط به خیر جمعی؛

۳. نظریه‌های مربوط به شکست بازار.

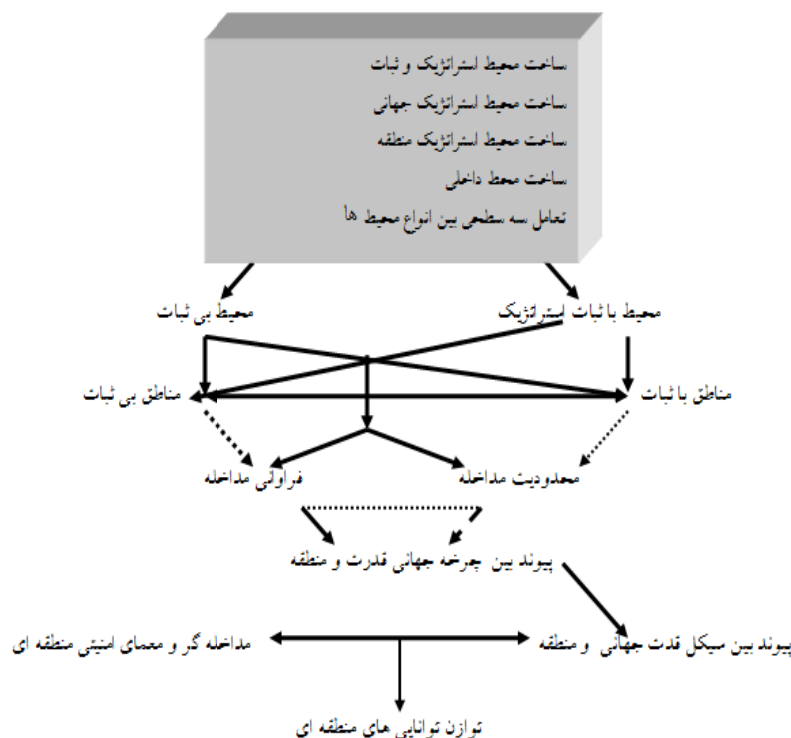
براساس منطق معمای زندانی، واحدها دارای نفع متقابل در همکاری هستند ولی به دلیل دخالت طرف سوم، این همکاری صورت نمی‌گیرد اما واحدها ممکن است دارای چنان نفعی باشند (در وضعیت ثبات سخت استراتژیک) که مجبور به همکاری

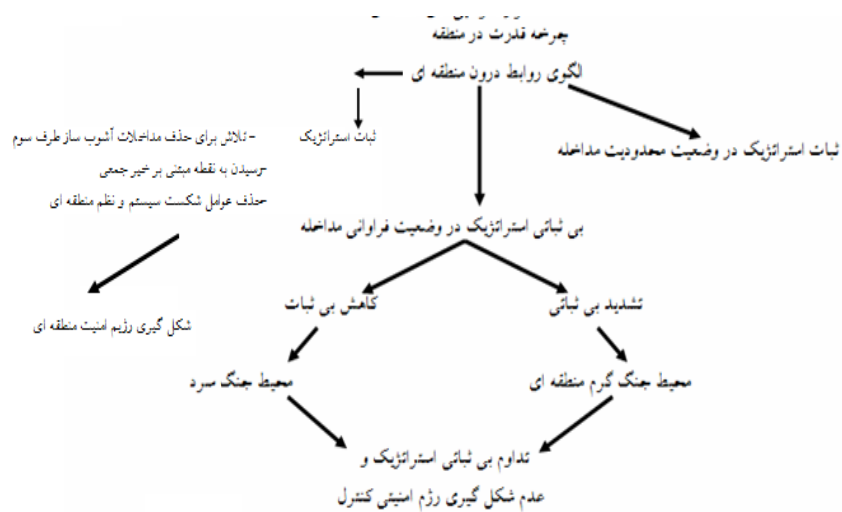
شوند و چنین دخالت‌هایی نتواند اراده آنها را برای همکاری برهم بزند. از سوی دیگر خیر جمعی بیان‌گر نفع متقابل واحدها در همکاری (سودمندی ناشی از نقطه ثبات) است. براساس نظریه شکست بازار نیز می‌توان به موانع همکاری در وضعیت بازار اشاره کرد که لازم است کنترل شوند؛ به عبارتی در صورت رسیدن واحدها به نقطه ثبات مبتنی بر نفع متقابل باید عوامل مخل وضعیت ثبات کنترل شوند.

د - مدل کلی شکل‌گیری رژیم کنترل تسلیحات

به‌طورکلی و براساس مبانی نظری مطرح‌شده می‌توان مدل کلی شکل‌گیری رژیم کنترل تسلیحات را به‌صورت زیر ترسیم کرد:

شکل ۳. مدل کلی شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای کنترل تسلیحات





مطالعه موردی: خاورمیانه و رژیم کنترل تسلیحات

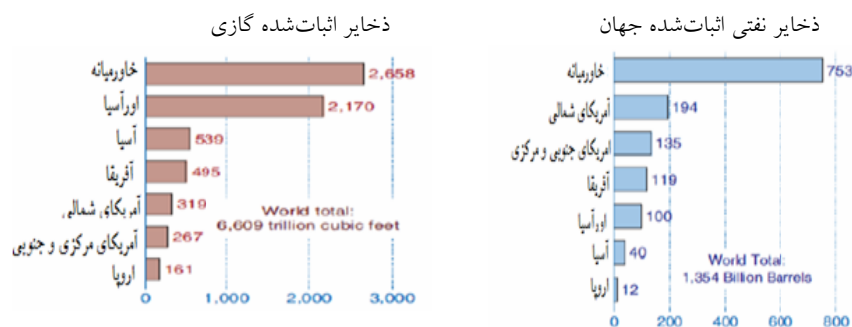
در مورد خاورمیانه طرح‌های مختلف امنیتی از جمله تبدیل آن به منطقه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی مطرح شده است. برای نمونه قطعنامه سال ۱۹۹۵ در زمان تمدید نامحدود ان.پی.تی در مورد خاورمیانه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی از جمله چنین تلاش‌هایی است؛ و یا تصمیم مجمع عمومی سازمان ملل متحد که در آن بر پایه گزارش کمیته یکم A/58/465 و با استناد به قطعنامه‌های پیشین و قطعنامه‌های مصوب نشست عمومی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از جمله قطعنامه ۱۳(47)RES/GC مصوب ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۳ و با تمرکز بر تهدیدات گسترش سلاح‌های هسته‌ای در منطقه خاورمیانه علیه صلح و امنیت بین‌المللی، خواهان ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی در منطقه خاورمیانه می‌شود، نمونه دیگری از آن است. اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا صرف بیان شکل دادن به چنین منطقه‌ای، سبب پیدایش آن نیز خواهد شد؟ اصولاً همان‌گونه که در قالب نظریات روابط بین‌الملل مطرح می‌شود و به آن اشاره شد، شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای و کارکرد آنها، مبتنی بر بنیان‌های واقعی است. بر این اساس شکل‌گیری چنین رژیمی در منطقه خاورمیانه مستلزم حضور چنین بنیان‌هایی است که به مهم‌ترین آنها پرداخته می‌شود.

۱. متغیرهای تأثیرگذار بر شکل‌گیری رژیم کنترل تسلیحات در خاورمیانه
- در مورد خاورمیانه نیز بررسی متغیرهای تئوریک مندرج در مدل شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی ضروری خواهد بود. مهم‌ترین متغیرهای مربوطه عبارتند از:
 - الف - ثبات ساختی محیط استراتژیک خاورمیانه؛
 - ب - سیکل قدرت جهانی و ثبات استراتژیک منطقه خاورمیانه؛
 - ج - مداخله‌گری و ساختار معمای امنیت در خاورمیانه؛
 - د - توازن توانایی‌های منطقه‌ای و ثبات استراتژیک؛
 - هـ - الگوی روابط و توازن تهدیدات.

الف - ثبات ساختی محیط استراتژیک خاورمیانه

ثبات استراتژیک منطقه خاورمیانه ناشی از محیط استراتژیک، از سه محیط استراتژیک جهانی، منطقه‌ای و داخلی و تعامل بین این سه ناشی می‌شود؛ به عبارتی نوعی تعادل سه‌سطحی در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه مطرح است. بین ابعاد جهانی، منطقه‌ای و داخلی محیط استراتژیک منطقه ژئوپلیتیکی خاورمیانه به دلیل ویژگی‌های استراتژیک در ابعاد ژئوپلیتیکی، ژئوکالچری و ژئواکونومیکی در سیستم جهانی، پیوند شدیدی برقرار است. برای نمونه مقایسه ذخایر نفت و گاز جهانی، پیوند کارکردی بین خاورمیانه و سایر مناطق جهان را به خوبی نشان می‌دهد.

شکل ۴. ذخایر نفت و گاز خاورمیانه در مقایسه با سایر مناطق



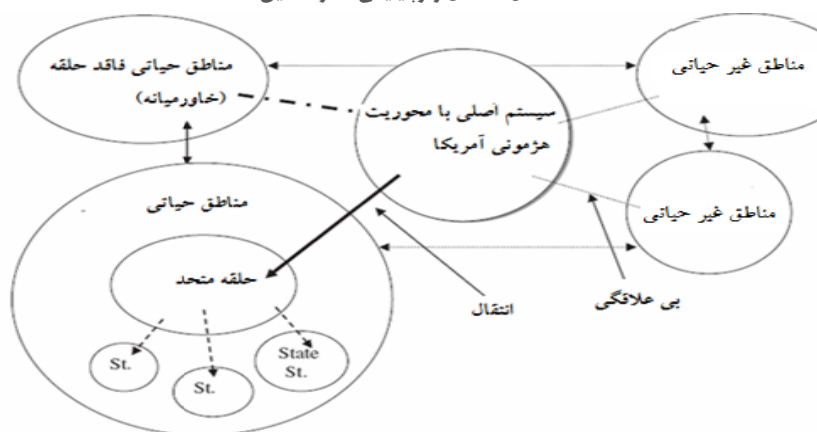
Source: Anthony H. Cordesman Arleigh A. Burke Iran, the Gulf, and Strategic Competition: Key Scenarios Chair in Strategy center for strategic and international studies.

به دلیل پیوند کارکردی فوق، ثبات استراتژیک در منطقه خاورمیانه تحت تأثیر تعامل و پیوند بین محیط سیستمی، منطقه‌ای و داخلی و در درجه نخست ثبات ساختی ناشی از چنین پیوندی است. چهارچوب این نوع از ثبات را می‌توان در قالب نوع سیستم بین‌الملل بیان کرد. در سیستم دوقطبی، ثبات استراتژیک محصول توازن ژئوپلیتیکی بین قدرت‌های رقیب است. در این میان و در دوران جنگ سرد، منطقه خاورمیانه عرصه رقابت استراتژیک بین دو قدرت امریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود که هرکدام سعی در نفوذ بر بخشی از آن داشته و فرایندهای آن را شکل می‌دادند و به همین سبب خاورمیانه فاقد ثبات استراتژیک بومی بود. در این میان اتحاد جماهیر شوروی بر زیرمجموعه غربی خاورمیانه متمرکز و لیبی و الجزایر را مورد حمایت قرار داد و امریکا نیز مراکش را حمایت می‌کرد. شوروی در خوشه مرکزی از اعراب خط مقدم حمایت می‌کرد و امریکا نیز اسرائیل را تحت پوشش شدید حمایتی خود داشت و مصر نیز به امریکا پیوست که این امر آرایش سیستم منطقه‌ای را دگرگون کرد. در حوزه خلیج فارس نیز با بروز انقلاب اسلامی آرایش منطقه دگرگون شد و در این میان نحوه تعامل با عراق توسط امریکا در قبال مواجهه این کشور با ایران و اعراب خلیج فارس نیز نوعی تناقض استراتژیک را نمایان ساخت. از یک سو عراق در مقابل ایران مورد حمایت قرار می‌گرفت و از سوی دیگر موضوع اعراب و کشورهای کوچک خلیج فارس مطرح بود که رفتارهای عراق می‌توانست ثبات استراتژیک منطقه‌ای را دگرگون کند و نوعی مخالفت با عراق را می‌طلبد. وجود این نوع تناقض سرانجام در حوزه مذکور به جنگ‌های متعددی منجر شد.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری سیستم هژمونیک با محوریت امریکا، ثبات استراتژیک و ژئوپلیتیکی نیز تغییر کرد. در این میان خاورمیانه به منطقه‌ای حیاتی تبدیل شد که فاقد انسجام داخلی است. به همین سبب فرایندهای آن به شدت در معرض امواج سیستم هژمونیک قرار گرفت. در دستورالعمل **برژینسکی** حفظ هژمونی امریکا مستلزم برتری در سه بخش صفحه شطرنجی اوراسیایی است که شامل غرب یا اروپا، جنوب یا خاورمیانه و شرق یا چین و ژاپن است (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۹). **کاترینشتاین** مدل محور - اسپوک را ارائه می‌کند که در

آن ایالات متحده در مرکز قرار دارد و جریان سیستمی از بالا به سمت پایین است. از دیدگاه وی در اینجا مناطق به عنوان یک سطح تحلیل مجزا محسوب نمی‌شوند و به اندازه‌ای پرمنفذ خواهند بود که چنین جدایی امکان‌پذیر نیست و با وجود دولت‌های ضعیف و افزایش آنها این منافذ نیز بسیار افزایش خواهند یافت. وی امریکا را به عنوان هماهنگ‌کننده مناطق حیاتی می‌داند که این موضوع از طریق دولت‌هایی صورت می‌گیرد که نقش گره و پیوند را بازی می‌کنند و البته در خاورمیانه چنین واحدی وجود ندارد. کاتزنشتاین نظم جهانی مورد نظر امریکا را نظامی امپراتوری می‌داند که در آن واحدها (مناطق) در جهت مقاصد خود هماهنگ می‌شوند (رجوع شود به Katzenstein, 2005).

شکل ۵. مدل ژئوپلیتیکی کاتزنشتاین

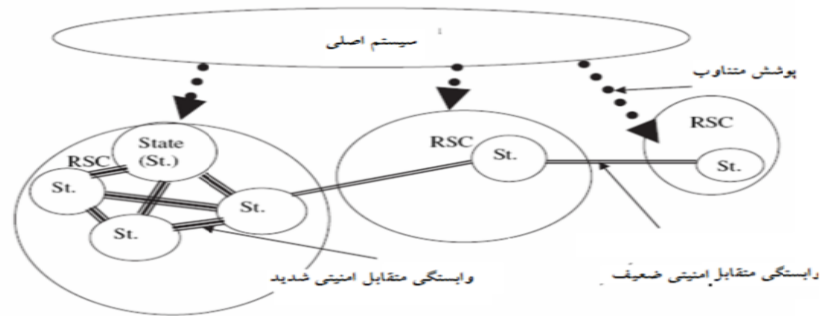


Source: Robert E. Kelly (2007): Security Theory in the "New Regionalism"
International Studies Review 9, 197-229 p. 208

به این ترتیب در نظم هژمونیک اصولاً استقلال و خودمختاری مناطق به شدت کاهش می‌یابد. در اینجا ثبات هژمونیک اصالت داشته و نظم و ثبات‌های منطقه‌ای صرفاً در راستای ثبات استراتژیک جهانی هژمون تعریف می‌شود. این موضوع به‌ویژه در مناطقی مانند خاورمیانه که فاقد گره پیوندی هستند، تشدید می‌شود.

از سوی دیگر **باری بوزان** در دیدگاه مجموعه امنیتی خود دو مفهوم رسوخ و پوشش را بیان می‌کند (Buzan and Waever, 2003: 45).

شکل ۶. مدل باری بوزان



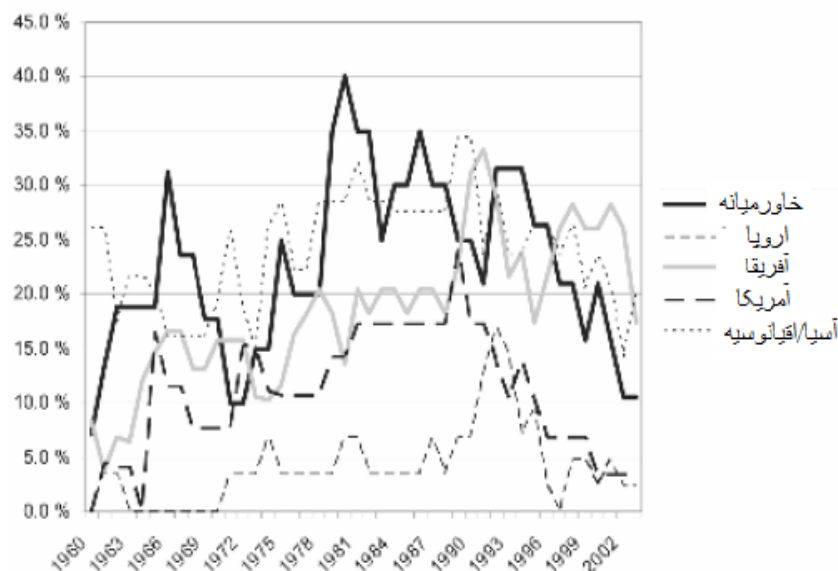
* بر گرفته از:

Source: Robert E. Kelly (2007): Security Theory in the "New Regionalism"
International Studies Review 9, 197-229 p. 208

برخی از مناطق در برابر سیستم بین‌الملل رسوخ‌پذیر بوده و دینامیک‌های آن چنین مناطقی را پوشش می‌دهند. هرچه منطقه‌ای در برابر سیستم مرکزی رسوخ‌پذیرتر باشد، فرایندهای آن از جمله موضوع نظم و ثبات استراتژیک درونی بیشتر تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. این موضوع در منطقه خاورمیانه از جدیت بسیار زیادی برخوردار است، زیرا به دلیل ضعف داخلی، رسوخ‌پذیری آن بسیار زیاد است. در حوزه خاورمیانه مشکلات اساسی زیر وجود دارد که آن را در برابر سیستم جهانی رسوخ‌پذیر می‌کند:

۱. با توجه به مشکل ملت‌سازی در برخی از حوزه‌های خاورمیانه، برخی از کشورهای منطقه کشورهایی مصنوعی هستند که فاقد ملت بوده و به این دلیل، موجب معضلات متعدد منطقه‌ای می‌شوند؛
 ۲. به دلیل ناکارآمدی فرایندهای منطقه‌ای و همکاری‌های ضعیف، منطقه خاورمیانه در برابر پویش‌های بین‌المللی به شدت آسیب‌پذیر است و این امر سبب بروی معماهای متناوب امنیتی می‌شود؛
 ۳. گرایش‌های گریز از مرکز به دلیل پویش‌های ملی کشورهای منطقه.
- وجود مشکلات سه‌گانه مذکور، خاورمیانه را با بی‌ثباتی‌های متعدد، از جمله بی‌ثباتی‌های داخلی روبه‌رو می‌سازد (شکل ۷).

شکل ۷. وقوع نسبی تعارضات مسلحانه داخلی از ۱۹۶۰-۲۰۰۳ برحسب هر منطقه



Sorce: MIRJAM E. SØRLI, NILS PETTER GLEDITSCH, HÅVARD Why Is There So Much Conflict in the Middle East? JOURNAL OF CONFLICT RESOLUTION, Vol. 49 No. 1, February 2005 141-165143

بی‌ثباتی‌های یادشده منطقه را در برابر پویش‌های مذکور به‌شدت آسیب‌پذیر کرده و ثبات استراتژیک داخلی آن را تابع ثبات استراتژیک در استراتژی بزرگ نموده است. از دیدگاه کوهنی نیز عناصر ساختار ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه به‌گونه‌ای است که به جایگاه منطقه ژئوپلیتیکی دست نیافته است و صرفاً به‌عنوان یک نوار شکننده با ویژگی‌های زیر مطرح است:

۱. خاورمیانه فاقد یک کانون منطقه‌ای تاریخی و یکپارچه‌ساز است و پایتخت‌های سنتی همسو با خاورمیانه متحد عمل نمی‌کنند؛
۲. فاقد پایتخت سیاسی منطقه‌ای و سازمان منطقه‌ای است که مقدمه شکل‌گیری یک کانون سیاسی باشد؛
۳. جدایی اکیومنی‌های^۱ ملی خاورمیانه به‌دلیل سیاست و جغرافیا از یکدیگر؛
۴. فقدان سرزمین منطقه‌ای و ملی مؤثر؛

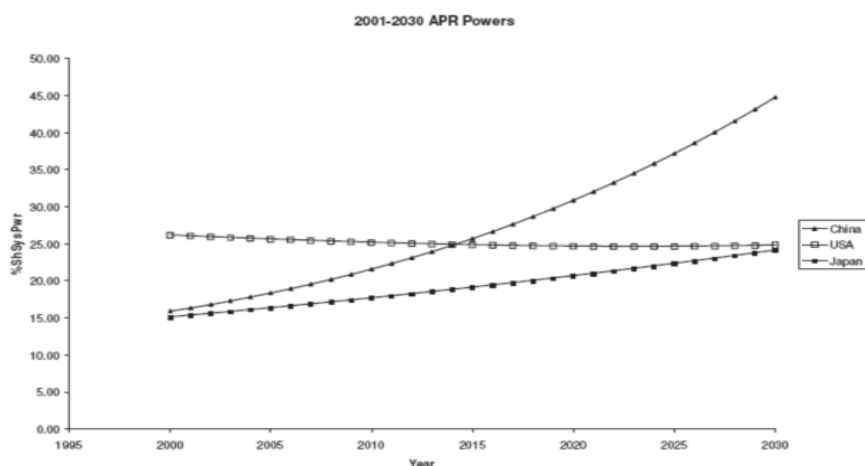
۵. قرار گرفتن نواحی خالی در امتداد مرزها و که مانع ارتباط می‌شوند؛
۶. مرزهای شکننده در خاورمیانه و ایفای نقش به‌عنوان عامل اختلاف؛
۷. تغییر اتحادها (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۱۵-۶۸۳).

مجموعه عوامل یادشده سبب می‌شود که ضمن کاهش سطح همکاری‌ها در خاورمیانه، ناکارآمدی هماهنگ‌سازی بومی به‌منظور کاهش بی‌ثباتی‌های استراتژیک را به‌دنبال داشته باشد. این منطقه به‌دلیل ناکارآمدی در عناصر ژئوپلیتیکی خود، متغیرهای لازم برای ایجاد ثبات استراتژیک را در اختیار قرار نمی‌دهد و به همین سبب گرایش‌های گریز از مرکز و ذره‌ای شدن خاورمیانه شدت می‌یابد. این بی‌ثباتی‌ها همراه با پیوندهای خود با سیستم جهانی، زمینه را برای مداخلات برون‌منطقه‌ای فراهم می‌کند و در این راستا بین سیکل قدرت جهانی و ثبات استراتژیک منطقه خاورمیانه پیوند برقرار شده و شدت می‌یابد.

ب - سیکل قدرت جهانی و ثبات استراتژیک منطقه خاورمیانه

یکی از مهم‌ترین بی‌ثباتی‌های ساختی خاورمیانه قرار گرفتن در برابر امواج نظم سیستمی قدرت‌محور است. از این منظر و از بُعد تعامل نظم منطقه و نظم ساختاری جهانی، معادله‌ای شکل می‌گیرد که در یک سوی آن منطقه خاورمیانه به‌عنوان کمربند آشوب قرار گرفته و دارای عدم تعادل ساختاری است و در آن سوی معادله سیستم جهانی و چرخه جهانی قدرت قرار دارد. در این چرخه نقاط عطف سیستمی با پیامدهایی خاص در حال شکل‌گیری است. ایالات متحده آمریکا از نظر سهم قدرت در اواسط قرن ۱۹۴۱ در اوج قرار داشته و از آن زمان به بعد روبه‌زوال بوده است و چین و اتحادیه اروپا به این زوال کمک می‌کنند. این زوال هرچند به‌کندی صورت می‌گیرد اما به‌صورت پایدار ادامه داشته است. در اینجا هرچند صحبت از جایگزینی غیرواقع‌بینانه است اما آمریکا زوال مهمی را در حال تجربه می‌باشد. بین سال‌های ۱۹۸۱-۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا در چهار شاخص، رشد داشته اما نرخ رشد سایرین به‌گونه‌ای بوده است که این رشد منجر به رشد واقعی قدرت نسبی آن در سیستم نشده است (Kissane, 2005). نمودار چنین رشد و زوالی را می‌توان به‌صورت زیر نشان داد:

شکل ۸. چرخه قدرت امریکا چین و ژاپن از ۲۰۳۰-۲۰۰۰



Source: Dylan Kissane (2005) 2015 and the Rise of China: Power and Cycle Analysis and the Implications for Australia Volume 1 Number1, p116.

با توجه به میزان ثبات ساختی و ارتباطی منطقه خاورمیانه، این منطقه به شدت در معرض پویش های جهانی قرار دارد؛ بنابراین یکی از ابعاد تأثیرگذار بر ثبات استراتژیک منطقه خاورمیانه، چرخه جهانی قدرت و پیامدهای منطقه ای آن است. از این منظر منطقه خاورمیانه به عنوان حوزه ای ژئواستراتژیک نقشی اساسی در صحنه عملیاتی آینده دارد. لذا چرخه جهانی قدرت و رقابت های استراتژیک موجود در آن تعیین کننده ثبات استراتژیک خاورمیانه است. در چرخه جهانی قدرت، رقابت بین قدرت های بزرگ مانند امریکا، چین و... وجود دارد؛ به عبارتی همان گونه که امریکا به آرامی وارد فرایند نزولی خود می شود، برخی از قدرت ها از جمله چین فرایندی صعودی را طی می کنند؛ به این سبب، امریکا در قالب استراتژیک خود نگاه ویژه ای به مناطق حساس و حیاتی به منظور مدیریت رشد چالش گران احتمالی از جمله چین به عنوان یکی از چالش گران اصلی دارد. این مدیریت کنترلی در دو بخش اعمال می شود. نخست کنترل مناطق حساس و پویش های درونی آن به منظور محروم سازی چالش گر از بهره مندی از توان های بالقوه موجود در آن و دیگری بهره مندی از منطقه به منظور طراحی صحنه عملیات استراتژیک علیه چالش گر. به نظر می رسد خاورمیانه به ویژه حوزه شرقی آن به دلیل دارا بودن توان در هر دو بعد، مورد توجه امریکا است. عملیات نظامی در عراق، افغانستان و پاکستان و

کنترل ایران، همگی بیانگر تبدیل خاورمیانه به پایگاه استراتژیک و تقویت آن است (متقی، ۱۳۸۸: ۷-۳۳). حتی تغییر سمت‌گیری استراتژیک امریکا به افغانستان و پاکستان نیز در همین راستا یعنی چالش‌گری قدرت‌هایی مانند چین قابل تبیین است. از این منظر خاورمیانه با امواج مختلف استراتژیک روبه‌رو شده است؛ از یک سو موازنه قوای درونی ناکارآمد شده و از سوی دیگر سطح و میزان تهدیدات علیه برخی از واحدها از جمله واحدهای اصلی سیستم نیز افزایش یافته است. در چنین وضعیتی تمایل واحدها برای ورود به رژیم‌های امنیت بومی کاهش می‌یابد، ضمن اینکه قدرت هژمون و مداخله‌گر منطقه‌ای نیز به منظور اعمال طرح‌های استراتژیک مورد نظر، رفتن به سمت رژیم‌های امنیتی بومی را ترجیح نخواهد داد و در صورت ضرورت، به کارگیری رژیم‌های کنترلی جهانی را در دستورکار قرار می‌دهد که نمونه آن فشارهای امریکا از ناحیه شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بر ایران است.

به‌طور کلی بی‌تعادلی و بی‌ثباتی‌های استراتژیکی در سطح جهان در حال وقوع است که نتیجه آن افزایش بی‌ثباتی در مناطق ژئوپلیتیکی از جمله خاورمیانه به عنوان یک حوزه بی‌ثبات است. بی‌ثباتی‌های مذکور نیز با افزایش مشکلات و معماهای امنیتی کشورها و تقویت آن در قالب مدل ادراکی و همچنین تشدید آن در قالب چرخه‌ای، مانعی در مقابل شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی بومی به‌ویژه در حوزه تسلیحاتی است.

ج - مداخله‌گر و ساختار معمای امنیت در خاورمیانه

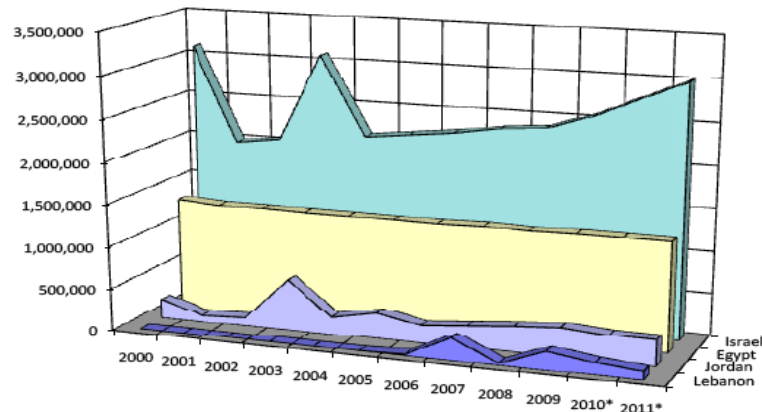
با ورود مداخله‌گر، معمای امنیت در خاورمیانه در قالب مدل معمای زندانی شکل می‌گیرد. در نظریه معمای زندانی به‌رغم مفید بودن همکاری و ضرورت آن، به دو دلیل امکان همکاری بین آنها وجود ندارد. نخست نبودن ساماندهی خاص بین آنها که مبادله اطلاعات و دسترسی آنها را به چنین اطلاعاتی امکان‌پذیر سازد و دوم وجود بازیگر یا طرف سوم که مانع همکاری بین آنهاست و نفوذ آن بر فرایندها و پویش‌های زندان مانع همکاری بین زندانیان خواهد شد. سیستم خاورمیانه عملاً با این دو مشکل دست به گریبان است؛ از یک سو به دلایل ساختی، شکل‌گیری رژیم بین‌المللی منسجمی که هماهنگ‌سازی بین آنها را امکان‌پذیر سازد تحقق نمی‌یابد و

از سوی دیگر نفوذ امریکا به‌عنوان مداخله‌گر سیستمی در فرایندهای خاورمیانه و ناموزون بودن اعمال نفوذ آن، مانع رسیدن به ثبات استراتژیک منطقه‌ای می‌شود. در این راستا بی‌ثباتی استراتژیک زمینه مداخله خارجی را فراهم می‌کند و از سوی دیگر ورود مداخله‌گر به نظم منطقه‌ای، عملاً بی‌ثباتی‌های جدیدی را ایجاد می‌کند که در بهترین حالت، سیستم خاورمیانه در وضعیت جنگ سرد قرار می‌گیرد و با وضعیت صلح پایدار و حتی صلح سرد نیز فاصله خواهد داشت و بنابراین معمای امنیت همچنان حل‌نشده باقی خواهد ماند و بنابراین سیستم با وضعیت تعادل و ثبات ساختاری که شرط ضروری شکل‌گیری رژیم امنیتی کنترل تسلیحات است، فاصله زیادی خواهد داشت.

اصولاً در سیستم‌های تک‌قطبی، اتحادها بیشتر یا در جهت تلاش برای کنترل هژمون و یا برای سازگاری و بهره‌مند شدن از قدرت آن خواهد بود. پاسخ‌های احتمالی بر روی طیف‌های گوناگونی از توازن سخت تا هم‌نوازی، قابل تعریف است (Walt, 2009: 101). استراتژی مداخله‌گر نیز بر این اساس تعریف می‌شود. مقابله با اتحادهای مخالف و دادن پاداش و کمک به کشورهای موافق و همراه و حتی پوشش امنیتی آنها از آن جمله است. در منطقه خاورمیانه، از ۱۹۷۳ به بعد امریکا به تدریج اتحاد جماهیر شوروی را از نزاع اعراب - اسرائیل خارج کرد و نوعی هژمونی نسبی را در منطقه ایجاد کرد و تبدیل به حامی اسرائیل، مصر، اردن و دولت‌های حوزه خلیج فارس شد. با پایان جنگ سرد، این فرایند به تکامل خود نزدیک شد اما دقیقاً سیاست‌های این کشور در قالب معمای زندانی و همکاری قابل تعریف است. در خاورمیانه امریکا بر محدودسازی برخی از متحدان خود در استراتژی‌های نظامی، مطمئن‌سازی متحدان از طریق کمک‌های نظامی و مجبورسازی برخی از دولت‌ها بهره می‌برد (Miller, 2001: 211). برای نمونه کمک‌های نظامی امریکا به برخی از کشورهای منطقه گویای این واقعیت است (شکل ۹). در این میان اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین متحد منطقه‌ای امریکا از بالاترین حمایت نظامی برخوردار است و این درحالی است که برخی از کشورها نه تنها مورد حمایت قرار نمی‌گیرند بلکه هدف سیاست براندازانه و اشغال نیز واقع شده‌اند. در این راستا عدم رعایت قواعد موازنه، سیستم خاورمیانه را با تشدید معمای امنیت روبه‌رو ساخته است.

شکل ۹. کمک‌های نظامی امریکا به دولت‌های عربی - اسرائیل از ۲۰۰۰-۲۰۱۱

واحد: هزار دلار



	2000	2001	2002	2003	2004	2005	2006	2007	2008	2009	2010*	2011*
Lebanon	582	546	560	700	700	0	15,097	256,305	23,540	210,830	141,500	102,500
Jordan	226,394	76,535	102,012	606,400	208,010	307,411	210,920	255,822	301,299	338,100	303,800	303,700
Egypt	1,326,006	1,298,259	1,301,217	1,292,782	1,293,699	1,290,864	1,288,208	1,301,203	1,290,707	1,301,300	1,301,900	1,301,400
Israel	3,120,000	1,975,644	2,040,000	3,086,350	2,147,256	2,202,240	2,257,200	2,340,000	2,380,000	2,550,000	2,775,000	3,000,000

Source: Cordesman & Nerguizian (2010): The Arab-Israeli Military Balance, center for strategic and international studies

د - توازن توانایی‌های منطقه‌ای و ثبات استراتژیک

از ابعاد مهم دستیابی به ثبات استراتژیک در حوزه منطقه‌ای، ساختار و نحوه توزیع توانایی‌های واحدهاست. نخستین بعد از توان جنبه ذاتی داشته و به ویژگی‌های ذاتی واحدهای سیستم مربوط خواهد بود. از این منظر در خاورمیانه می‌توان سه گروه از کشورها را مشخص کرد:

۱. کشورهای ذره‌ای و کوچک که فاقد شاخص‌هایی مانند سرزمین، جمعیت و... هستند (کشورهای حوزه خلیج فارس)؛
۲. کشورهای فاقد ملت (اسرائیل) یا کشورهایی که به مرحله تکامل نرسیده‌اند و دچار چندپارگی قومی هستند؛
۳. کشورهایی که دارای متغیرهای اولیه قدرت هستند و فرایند رشد و بلوغ را طی می‌کنند.

از سوی دیگر سایر ابعاد قدرت، به توان نظامی به‌عنوان ابزار حفاظت از خود



و بقاء در سیستم آنارشی مربوط می‌شود. در این میان نخستین بعد از توانایی نظامی، دسترسی طرفین به حوزه هدف یکدیگر است که در اینجا شاخص سیستم موشکی و برد آنها اهمیت زیادی دارد. در خاورمیانه ایران و اسرائیل از وضعیت بهتری نسبت به دیگر واحدها برخوردار هستند. جدول‌های ذیل بیانگر این نوع از توانایی‌هاست.

جدول ۲. سیستم موشکی اسرائیل

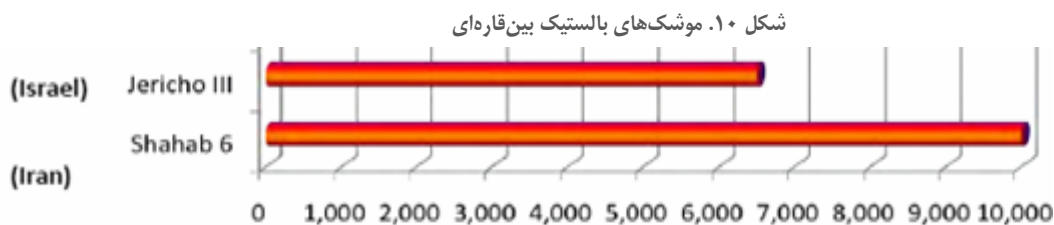
System	Class	Payload	Warhead	Range (km)	Estimated CEP
Jericho I	Short Range Ballistic Missile (SRBM)	Single Warhead	450 kg; Nuclear 20KT; HE	500 km	500 m (Obsolete)
Jericho II	Medium Range Ballistic Missiles (MRBM)	Single Warhead	Nuclear 1MT; HE	1,500 km	1.5 km
Jericho III	Intercontinental Range Ballistic Missile (ICBM)	Single Warhead	750 Kg	4,800 – 6,500 km	4.8 – 6.5 km

(Source: Israeli Weapons of Mass Destruction. An Overview Anthony H. Cordesman, CSIS, June 2008)

جدول ۳. موشک‌های بالستیک ایران

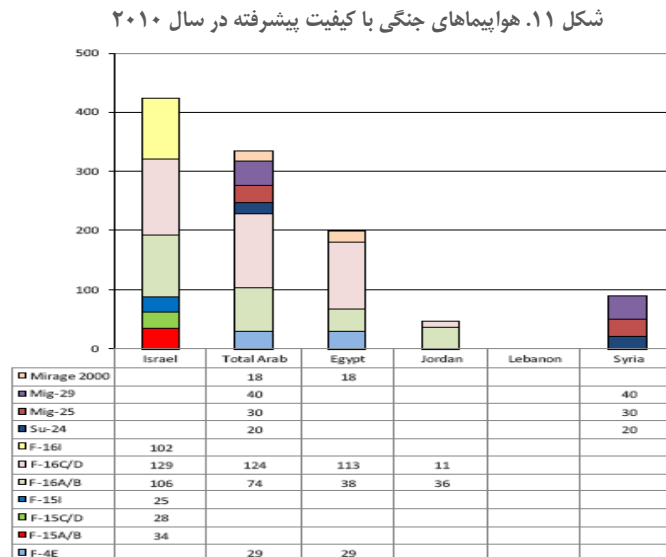
Designation	Progenitor Missiles	Class	Propellant	Payload (kg)	Range (km)	Estimated CEP
Mushak-120	CSS-8, SA-2	SRBM	Solid	500	130	130 m
Mushak-160	CSS-8, SA-2	SRBM	Liquid	500	160	160 m
Mushak-200	SA-2	SRBM	Liquid	500	200	200
Shahab-1	N. Korean SCUD B	SRBM	Liquid	987-1,000	300	450
Shahab-2	N Korean SCUD C	SRBM	Liquid	750-989	500	700
Shahab-3	N. Korea Nodong-1	MRBM	Liquid	760-1,158	1,300	1,300 m
Shahab-4	N. Korea Taep'o-dong-1	MRBM	Liquid	1,040-1,500	3,000	3,000 m
Ghadr 101	Pakistan Shaheen-1	MRBM	Solid	NA	2,500	2,500 m
Ghadr 110	Pakistan Shaheen-2	MRBM	Solid	NA	3,000	3,000 m
IRIS	China M-18	MRBM	Solid	760-1,158	3,000	3,000 m
Kh-55	Soviet AS-15 Kent	MRBM	Jet Engine	200kg nuclear	2,900-3,000	2,900 – 3,000 m
Shahab-5	N. Korea Taep'o-dong-2	IRBM	Liquid	390-1,000	5,500	5,500 m
Shahab-6	N. Korea Taep'	ICBM	Liquid	270-1,220	10,000	10 km

(Source: Anthony Cordesman, CSIS)



Source: Cordesman & Nerguizian: The Arab-Israeli Military Balance 6/29/10
Page 24

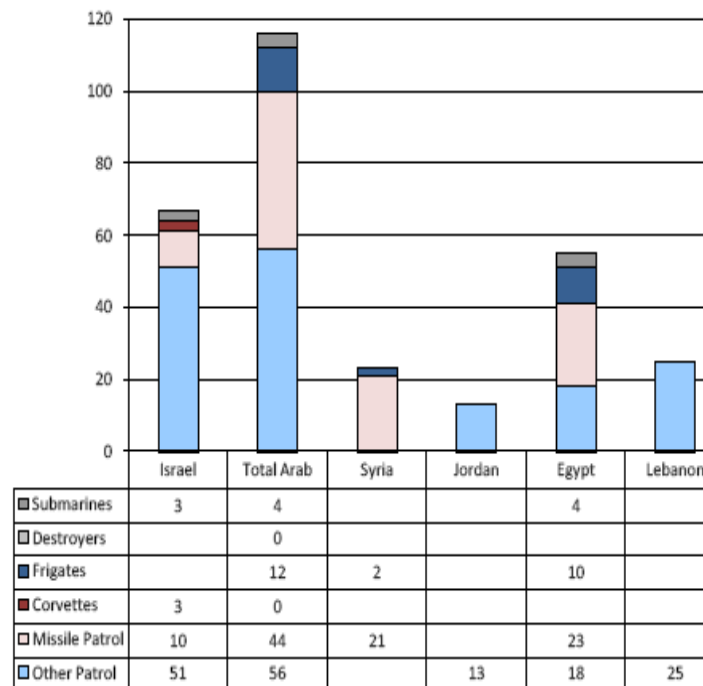
یکی دیگر از ابعاد دسترسی به نقاط هدف، درگیری هوایی و ابزارهای جنگ هوایی از جمله هواپیماهای جنگی است. در حالی که تعداد هواپیماهای جنگی، خود می‌تواند عامل قدرت و ثبات استراتژیک محسوب شود اما تکنولوژی و کیفیت این نوع از جنگنده‌ها نیز عامل مهمی محسوب می‌شود. ترکیب و توان جنگنده‌ها بیانگر این موضوع است که اسرائیل دارای برتری در این حوزه نظامی است. علاوه بر این رژیم مذکور به نسل جدید این تکنولوژی‌ها نیز دسترسی دارد که البته سبب نوعی عدم توازن با اعراب نیز می‌شود. آمارهای زیر گویای این واقعیت است:



Source: Adapted by Anthony H. Cordesman and Aram Nerguizian from the IISS, *The Military Balance*, and discussions with U.S. and regional experts.

جنگ در دریا یکی از ابعاد قدرت محسوب می‌شود که در این زمینه نیز بین کشورهای عربی و اسرائیل نابرابری استراتژیک وجود دارد.

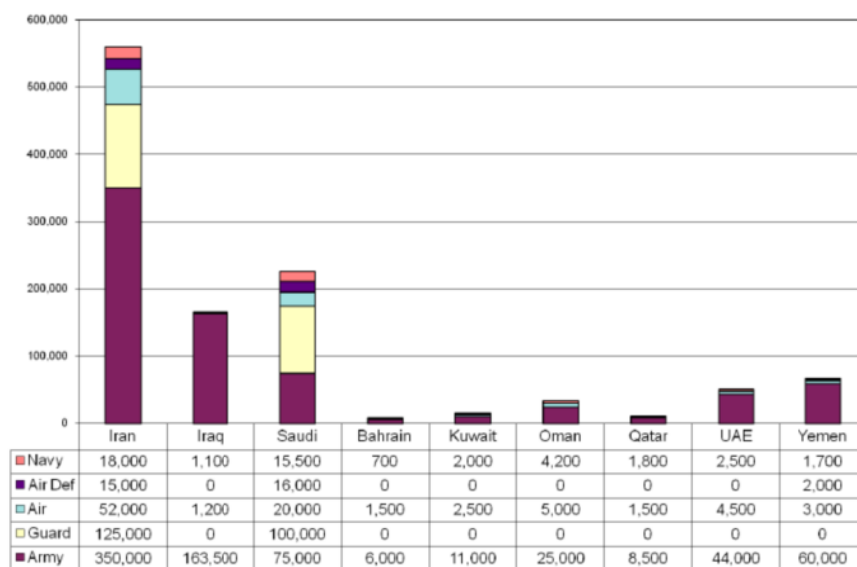
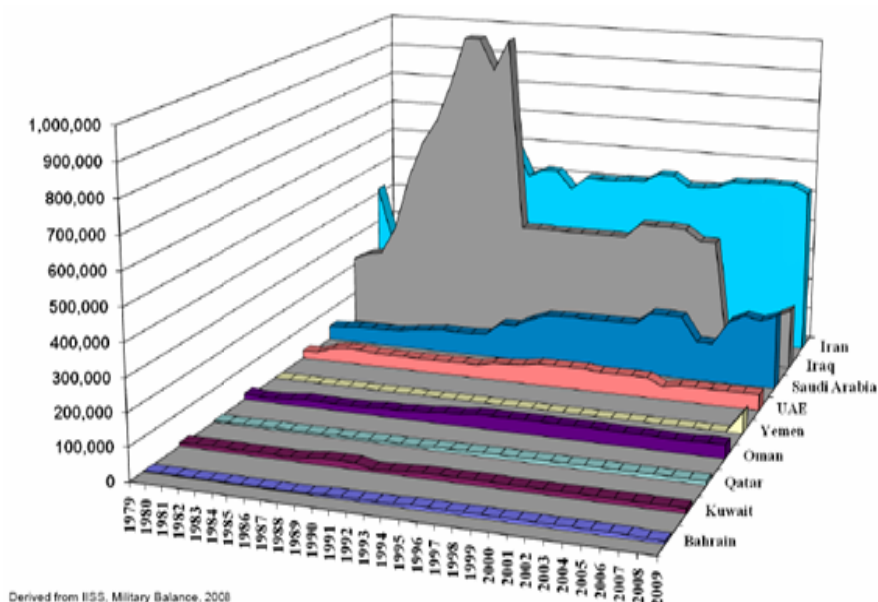
شکل ۱۲. کشتی‌های بزرگ جنگی اعراب - اسرائیل در سال ۲۰۱۰



Source: Adapted by Anthony H. Cordesman and Aram Nerguizian from the IISS, *The Military Balance*, and Jane's *Fighting Ships*, various editions.

از نظر نیروی انسانی و هزینه‌های جنگی نیز نابرابری شدیدی بین کشورهای خاورمیانه مشاهده می‌شود:

شکل ۱۳. بررسی تطبیقی نیروی انسانی نظامی در خاورمیانه

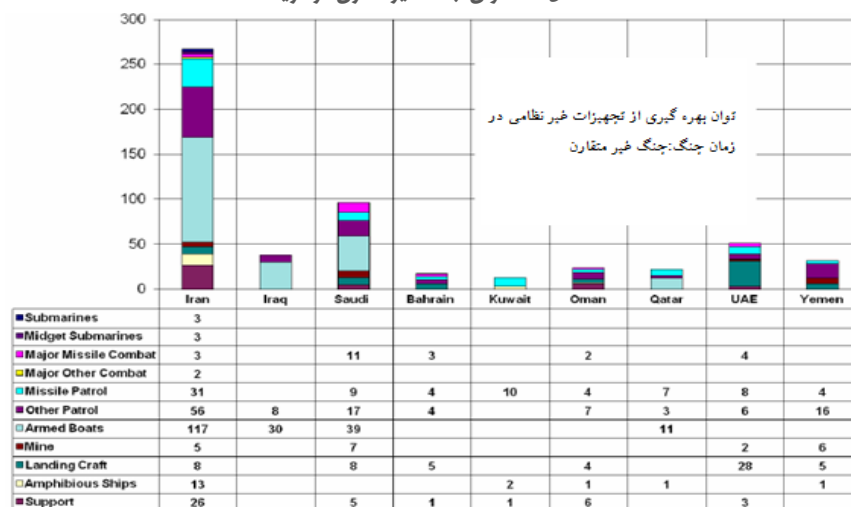


Derived from IISS, Military Balance, 2010

توان کشورهای موجود در سیستم خاورمیانه از نظر جنگ‌های نامتقارن نیز ناموزون است. برای نمونه می‌توان به بررسی تطبیقی بین کشورهای حوزه خلیج فارس استناد کرد. آمارهای زیر بیانگر برتری ایران در جنگ نامتقارن در خلیج فارس است

که البته این برتری نسبت به امریکا در حوزه عملیاتی خلیج فارس نیز خواهد بود. ایران به دلیل مزیت‌های دفاع سرحدی و دفاع در عمق که خود ناشی از متغیرهای جغرافیایی، ساختار نیروی نظامی و... است، در جنگ‌های نامتقارن دارای برتری است.

شکل ۱۴. توان جنگ غیرمتقارن در دریا



Source: Anthony H. Cordesman (2010): Iran, the Gulf, and Strategic Competition: Key Scenarios Arleigh A. Burke Revised p27

مهم‌ترین بعد در ثبات استراتژیک خاورمیانه، گسترش ناموزون سلاح‌های هسته‌ای است. تنها کشور دارنده سلاح‌های اتمی، اسرائیل است که اتفاقاً با سایر واحدهای خاورمیانه به‌ویژه برخی از آنها مانند ایران در وضعیت تخصصی و با برخی دیگر مانند لبنان و سوریه نیز در وضعیت جنگ سرد قرار دارد و هر لحظه احتمال بروز جنگ وجود دارد. به‌طور کلی نوعی عدم توازن شدید نظامی در ابعاد متعارف و غیرمتعارف بین کشورهای خاورمیانه مشاهده می‌شود. دستیابی اسرائیل به سلاح‌های هسته‌ای نیز با کمک امریکا صورت گرفت (Salt, 2010). عدم توازن موجود می‌تواند به ایجاد معمای امنیت در سیستم و به دنبال آن بی‌ثباتی استراتژیک منجر شود. علاوه بر آن بی‌ثباتی استراتژیک ناشی از عدم توازن شدید قدرت، کشورها را به سمت رفتارهای تخصصی نسبت به یکدیگر سوق می‌دهد که معمولاً این رفتارها به دلیل سیستم ادراکی ناقص و ناکارآمدی آن تشدید و به سمت

رفتارهای خشونت‌ی سوق می‌یابند. این درحالی است که مداخله‌گر نیز عدم توازن مذکور را تشدید می‌کند.

ه- ویژگی چرخه قدرت در منطقه و بی‌ثباتی‌های استراتژیک

منطقه خاورمیانه از نظر چرخه قدرت، دارای ویژگی‌های خاصی است. ازجمله مهم‌ترین ویژگی‌های آن دخالت قدرت یا قدرت‌های غیربومی در آن است. درحقیقت برخی از واحدهای موجود در این گستره نقش نیابتی قدرت هژمون یعنی امریکا را برعهده دارند و برخی از واحدها نیز با بهره‌گیری و اتخاذ سیاست هم‌نوازی به افزایش قدرت خود می‌پردازند. بنابراین نخستین ویژگی، تبعی بودن چرخه قدرت در خاورمیانه نسبت به سیاست و استراتژی هژمون (امریکا) است؛ لذا این چرخه دچار نوسانات شدید و همچنین تعدد نوسانات است. دومین ویژگی، تعدد نقاط عطف در چرخه است که این مسئله دارای پیامدهای استراتژیک خواهد بود. معمولاً بین نقاط عطف، شکل‌گیری اتحادها و به تبع آن بی‌ثباتی‌های استراتژیک، ارتباط معناداری وجود دارد. به‌طورکلی در ادبیات روابط بین‌الملل در مورد تعدد نقاط عطف و نتایج مرتبط با آن فرضیات زیر مورد بررسی قرار گرفته است:

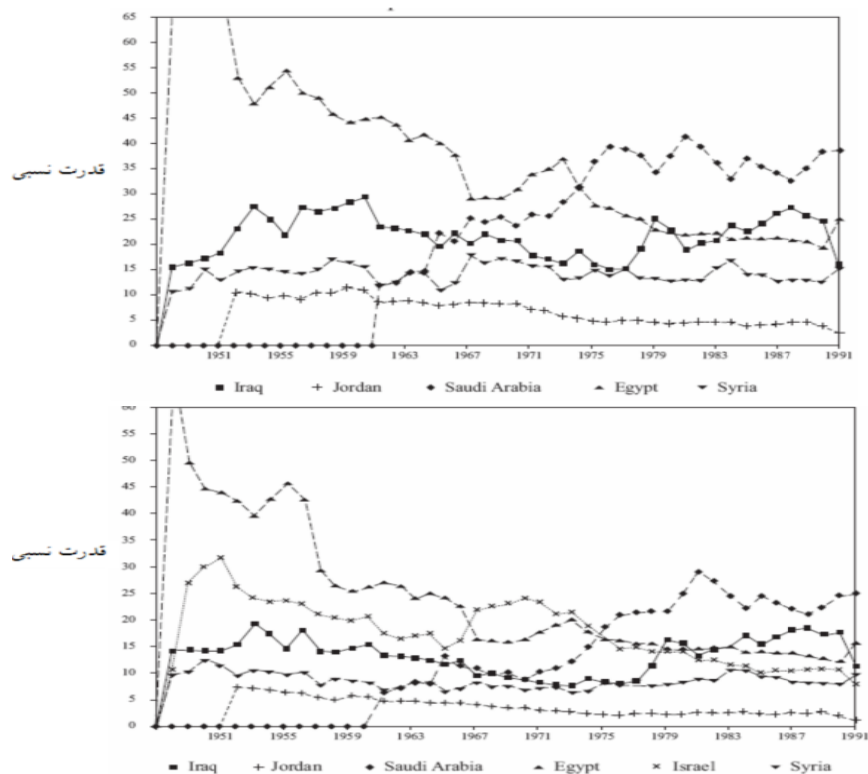
۱. وقوع نقطه عطف احتمال شکل‌گیری اتحادها را در همان زمان یا بعد از آن افزایش می‌دهد؛
۲. بین افزایش نقاط عطف و افزایش تعداد اتحادها ارتباط معناداری برقرار است؛
۳. به همان میزان که شمار نقاط عطف در سیستم افزایش می‌یابد، گستره اتحاد نیز افزایش خواهد یافت (تعداد اعضای اتحاد)؛
۴. براساس نقاط عطف، شمار اتحادها، با ماهیت جنگ و شدت و حدت آن مرتبط خواهد بود.
۵. گستره اتحادها نیز دارای رابطه‌ای معنادار با شدت و حدت جنگ است

(Chiu, 2003: 123-126).

در این راستا همان‌گونه که در نمودارهای بعدی مشخص شده است، منطقه

خاورمیانه از جمله مناطقی است که با نقاط عطف متعددی روبه‌روست. وجود نقاط عطف در داخل منطقه، سبب شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌هایی شده که به دلیل عدم انسجام منطقه‌ای با محوریت قدرت مداخله‌گر بوده است و عملاً هم بی‌ثباتی استراتژیک و به دنبال آن جنگ را در پی داشته است. جنگ عراق علیه ایران، جنگ عراق علیه کویت، جنگ آمریکا علیه عراق (اول و دوم) نمونه‌های از بروز چنین بی‌ثباتی‌های حاد استراتژیک است. به‌طور کلی تعدد نقاط عطف در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه، از ویژگی‌های اصلی عدم تعادل ساختاری است که نتیجه آن بی‌ثباتی استراتژیک خواهد بود.

شکل ۱۵. بروز نقاط عطف در میان برخی از واحدهای خاورمیانه از ۱۹۵۱-۱۹۹۹



Source: Andrew T. Parasiliti (2003) The Causes and Timing of Iraq's Wars: A Power Cycle Assessment International Political Science Review (2003), Vol 24, No. 1, 151-165(159).

و - الگوی روابط و توازن تهدیدات

یکی دیگر از مهم‌ترین متغیرها در برقراری و رسیدن به نقطه ثبات استراتژیک و تعادل ساختاری، الگوی روابط بین واحدهای سیستم خاورمیانه است (در مورد انگیزه‌های کشورهای خاورمیانه رجوع شود به: Snider, 2006). الگوی مذکور در خاورمیانه را می‌توان در دو دوره مجزا تقسیم‌بندی کرد. دوره نخست دربرگیرنده دوره سیستم دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم است و دوره دوم نیز مربوط به دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی سیستم دوقطبی و شکل‌گیری سیستم هژمونیک خواهد بود. در مطالعه‌ای که در مورد دوره نخست صورت گرفته الگوی روابط مثبت و منفی بیانگر رقابت بین قطب‌ها و موضوع تأثیرگذاری منفی اسرائیل بر ثبات استراتژیک منطقه است. مطالعه مذکور به‌صورت زیر الگوی روابط را نشان می‌دهد:

جدول ۴. روابط مبتنی بر دوستی/بی‌طرفی/دشمنی در سیستم خاورمیانه ۱۹۴۸-۱۹۷۸

روابط مثبت	روابط بی‌طرف	روابط منفی
شوروی - آمریکا	۲	۲۷۴ -
اسرائیل - اعراب	۱۱	۳۳۵ -
شوروی - اعراب	۶۰	۶۶ -
امریکا - شوروی	۱۳	۱۱۳ -
اسرائیل - اعراب	۱۶۷	۱۱۵ -

Source: David Lai 1948-1978 Alignment, Structural Balance, and International Conflict in the Middle East, 1948-1978 Conflict Management and Peace Science 2001; 18; pp. 233-34.

در دوره دوم و در حوزه خاورمیانه‌ای سه زیرمجموعه خلیج فارس، مرکز و مغرب مشاهده می‌شود. روابط بین واحدها در حوزه خلیج فارس فاقد انسجام منطقه‌ای است. آمریکا به‌عنوان مداخله‌گر، نقش بسیاری در پوشش‌های منطقه‌ای داشته و عملاً فرایندهای امنیتی آن را شکل می‌دهد. حمله به عراق و اشغال این کشور و تهدید ایران مهم‌ترین شاخصه چنین موضوعی است. رابطه ایران و عراق نیز با نوسان شدیدی در دوره جنگ عراق علیه ایران روبه‌رو شد. روابط ایران و عربستان نیز با رقابت‌های ایدئولوژیکی ترکیب شده است و با کشورهای ذره‌ای نیز با بدبینی همراه بوده که این موضوع با طرح برخی از اختلافات سرزمینی تشدید شده است. در حوزه مرکزی، لبنان و سوریه به‌شدت در معرض تهدید اسرائیل قرار داشته و



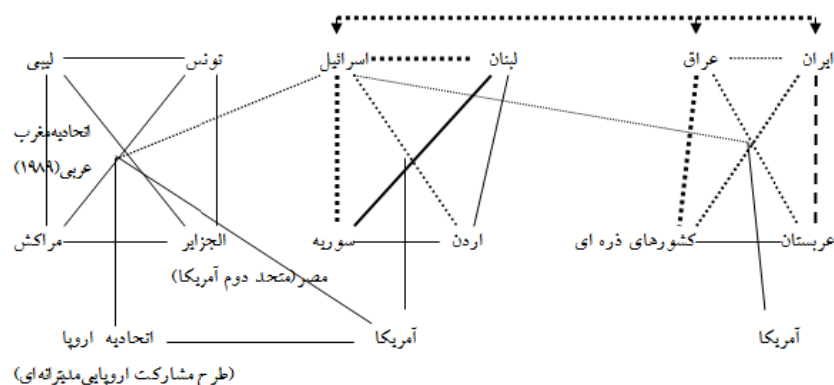
برخوردهای نظامی متعدد بین آنها رخ داده است و یا بخشی از سرزمین آنها نیز همچنان در اشغال اسرائیل است. این درحالی است که زیرمجموعه غربی، ضمن تأثیرپذیری مرکز، بیشتر در قالب اتحادیه مغرب عربی (۱۹۸۹) به بازتعریف حوزه‌ای مجزا تمایل نشان داده است. علاوه بر این، همکاری اقتصادی با بخشی از اروپا از جمله کشورهای پرتغال، اسپانیا، فرانسه و ایتالیا را در دستورکار خود قرار داده است. با این وجود پیوندهای فرهنگی همچنان آنها را در منطقه خاورمیانه تعریف می‌کند (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۲۵).

از نظر ساختار روابط، به‌طورکلی الگوهای زیر در سیستم خاورمیانه قابل مشاهده است:

۱. الگوی تخاصمی بین ایران - اسرائیل، لبنان - اسرائیل و سوریه - اسرائیل؛
۲. الگوی روابط سرد بین سایر اعراب و اسرائیل؛
۳. الگوی رقابتی/ بدبینی بین ایران، عربستان، کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، مصر و اردن؛
۴. الگوی همکاری بین ایران، سوریه، لبنان و فلسطین (جنبش مقاومت)؛
۵. الگوی همکاری در قالب اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه مغرب عربی؛
۶. الگوی همکاری ایران - عراق؛
۷. الگوی اتحاد بین امریکا و اسرائیل و همکاری استراتژیک بین امریکا و اعراب.

الگوهای روابط مذکور همراه با اتحاد و ائتلاف‌های مربوطه، عملاً منطقه را در حالت جنگ سرد و حتی در مواقعی جنگ گرم قرار داده است و به‌دلیل نبود سازوکارهای مدیریتی بومی و ناکارآمدی سیستم خارجی، بی‌ثباتی‌های استراتژیک و پیامدهای مربوط به آن ویژگی تشدیدشونده دارند که نتیجه آن محیط بی‌ثبات و ناامن منطقه‌ای است. به‌طورکلی ساختار ارتباطی بین کشورهای خاورمیانه را می‌توان به‌صورت زیر ترسیم کرد.

شکل ۱۶. ساختار ارتباطات در خاورمیانه



نتیجه‌گیری و مفهوم‌سازی

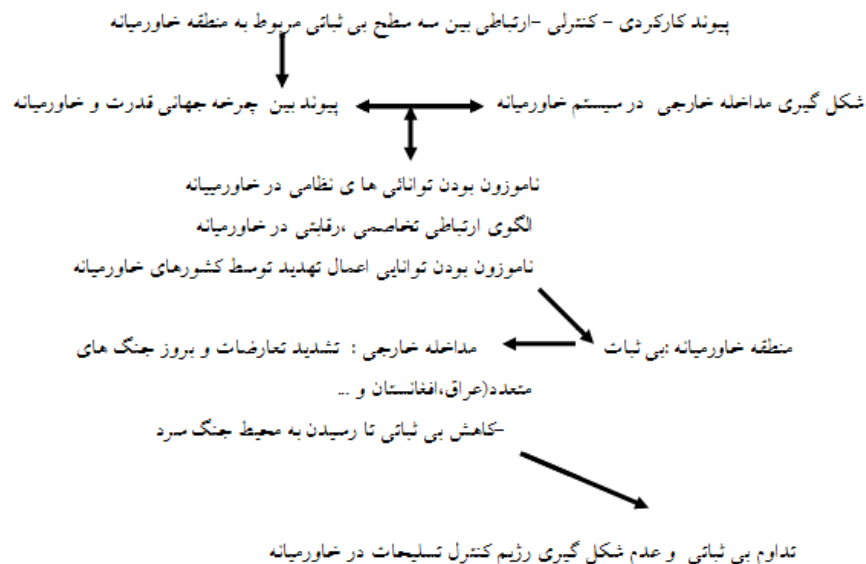
به‌طور کلی شکل‌گیری رژیم امنیتی کنترل تسلیحات به‌دلیل ویژگی حوزه موضوعی آن یعنی امنیت که کشورها حساسیت خاصی نسبت به آن دارند و به‌دلیل مطرح بودن بقای بازیگران، همکاری در آن با الزامات خاصی همراه است. ازجمله شرایط مذکور تأمین حداقلی از اطمینان واحدها از بقای خود است. این موضوع در عرصه منطقه‌ای از طریق تأمین یا وجود حداقلی از ثبات استراتژیک برآورده می‌شود. به‌عبارتی واحدها در این وضعیت مطمئن هستند که در صورت تخطی رقیب، امکان جبران برای آنها وجود دارد. وجود چنین امکانی برای تمامی واحدهای موجود در وضعیت، بیانگر نوعی ثبات یا تعادل استراتژیک است که در آن واحدها تمایل به همکاری نشان خواهند داد. بنابراین وجود چنین نقطه استراتژیکی سرآغازی برای همکاری واحدها برای تشکیل رژیم امنیتی به‌ویژه در حوزه کنترل تسلیحاتی است. در حوزه عملی نیز مناطق، زمانی به سمت رژیم امنیتی کنترل تسلیحات حرکت خواهند کرد که چنین ثباتی در درون آنها شکل گرفته باشد. این ثبات براساس ثبات ساختی محیط استراتژیک، توازن توانایی‌های منطقه‌ای، الگوی روابط و توازن تهدیدات، سیکل قدرت جهانی و ثبات استراتژیک، مداخله‌گر و ساختار معمای امنیت شکل می‌گیرد. در حوزه خاورمیانه‌ای، متغیرهای یادشده سیستم را با بی‌ثباتی استراتژیک روبه‌رو ساخته است که چنین موضوعی عامل اصلی عدم شکل‌گیری و ناکارآمدی رژیم کنترل تسلیحات محسوب می‌شود. علاوه‌بر این، کارکرد متغیرهای

یادشده همراه با پیوند شدید بین سیستم خاورمیانه با سیستم جهانی و جریان یکسویه تأثیرگذاری مداخله‌گر بر آن به دلیل ناکارآمدی ساختی، معمای بی‌ثباتی همچنان پایدار بوده و منطقه، حداکثر در وضعیت جنگ سرد باقی خواهد ماند، وضعیتی که رژیم امنیتی کنترل تسلیحات در آن قادر به شکل‌گیری و تکامل نخواهد بود.

به‌طورکلی ناکارآمدی شکل‌گیری رژیم کنترل تسلیحات در خاورمیانه را می‌توان به‌صورت زیر ترسیم کرد:

شکل ۱۷. ناکارآمدی در شکل‌گیری رژیم کنترل تسلیحات در خاورمیانه





از این منظر شاید مهم ترین دستاورد علمی مقاله این است که دولت ها برای تشکیل هرگونه رژیم امنیتی به ویژه در حوزه کنترل تسلیحات، باید اصول زیر را مد نظر قرار دهند:

■ رژیم های کنترل تسلیحات به خودی خود نمی توانند باعث ایجاد امنیت شوند؛

■ رژیم های کنترل تسلیحات و شکل دادن به آنها را نمی توان به عنوان هدف اولیه دولت ها مطرح کرد، به عبارتی این رژیم ها پدیده ای ثانوی محسوب می شوند؛

■ با توجه به ثانوی بودن رژیم های کنترل تسلیحات، بروز شرایطی خاص این رژیم ها را ضروری می کند؛

■ مهم ترین مفروض نظری در شکل گیری رژیم های کنترل تسلیحات، رسیدن به نقطه ثبات استراتژیک است که در این وضعیت کشورها هیچ راه فراری از تهدیدات استراتژیک علیه یکدیگر جز همکاری ندارند؛

■ در دیپلماسی منطقه تلاش برای شکل دادن به رژیم های مذکور پیش از هرچیز باید معطوف به ایجاد ثبات استراتژیک در قالب بازدارندگی منطقه ای باشد؛

■ تا زمانی که منطقه خاورمیانه به ثبات استراتژیک در قالب بازدارندگی متقابل منطقه ای نرسد تلاش برای شکل دادن به این رژیم ها امری بی فایده خواهد بود.*

منابع

الف - فارسی

- قاسمی، فرهاد. ۱۳۸۴. *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران: نشر میزان.
- کوهن، سائول برنارد. ۱۳۸۷. *ژئوپلیتیک نظام جهانی*، تهران: ابرار معاصر.
- متقی، ابراهیم. ۱۳۸۸. «همکاری‌های نامتقارن ایران و آمریکا در دوران اوباما»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره ۳، صص ۳۳-۳۷.
- لطفیان، سعیده. ۱۳۸۸. «جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و کنترل تسلیحات در خاورمیانه»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره اول، صص ۱۸۹-۲۲۶.

ب - انگلیسی

- Bracken, paul. 2003. *the structure of second nuclear age*, orbis, 399-413.
- Bilgin, piner. 2004. "whose middle east ?geopolitical inventions and practices of security", *international relations*, Vol. 18(1), pp. 25-41.
- Buzan, Barry, and Ole Waeuver. 2003. *Regions and Powers*, New York: ambridge University Press.
- Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies A/RES/58/68.
- Chatterjee, Shibashis. 2003. "Neo-realism, Neo-liberalism and Security", *International Studies*, No. 40: pp. 125-144.
- Chiu, Daniel Y. 2003. "International Alliances in the Power Cycle Theory of State Behavior", *international Political Science Review*, Vol. 24, No. 1, pp. 123-136.
- Cordesman & Nerguizian. 2010. *The Arab-Israeli Military Balance*, center for strategic and international studies.
- Horowitz Michael. 2009. "The Spread of Nuclear Weapons and International Conflict: Does Experience Matter?", *Journal of Conflict Resolution* 53, p. 234.
- Katzenstein, Peter. 2005. *A World of Regions: Asia and Europe in the*

- American Imperium**, Ithaca: Cornell University Press.
- Kelly, Robert E. 2007. "Security Theory in the New Regionalism", *International Studies Review* **9**, pp. 197-229.
- Kissane, Dylan. 2005. **2015 and the Rise of China: Power Cycle Analysis and the Implications for Australian Security Challenges**, Vol. 1, No. 1, pp. 105-121.
- Lahneman, William J. 2003. "Changing Power Cycles and Foreign Policy Role-Power alignments: Asia, Europe, and North America", *International Political Science Review* (2003), Vol. 24, No. 1, pp. 97-111.
- Lai, David. 2001. **Alignment, Structural Balance, and International Conflict in the Middle East, 1948-1978** Conflict Management and Peace Science 2001; 18; pp. 233-34.
- Miller, Benjamin. 2001. "The Global Sources of Regional Transitions from War to Peace", *Journal of Peace Research* **38**, pp. 199-225.
- Nikitin .Mary Beth, Paul Kerr, Steve Bowman, and Steven A. Hildreth anuary 31. 2008. Proliferation Control Regimes Background and Status Updated Foreign Affairs, Defense, and Trade Division CRS report for congress.
- Parasilit, Andrew T. I. 2003. "The Causes and Timing of Iraq's Wars: A Power Cycle Assessment", *International Political Science Review*, Vol. 24, No. 1, pp. 151-165.
- Salt, Jeremy. Fall 2010. "Israel's Nuclear Weapons: The White House Factor", *Middle East Policy*; Vol.3, No. 17, pp. 23-35.
- Schelling, Thomas. 1967. **What is Game Theory? in charleswoorth ,contemporary political analysis**, New York: free press.
- Snider, Snider and Jason E. Strakes and Jason E. Strakes. 2006. "Modeling Middle East Security: A Formal Assessment of Regional Responses to the Iraq war", *Conflict Management and Peace Science* **23**, pp. 211-226.
- Singh, Sonali and Christopher r. Way. 2004. "the Correlates of Nuclear Proliferation: a Quantitative Test", *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 48, No. 3, pp. 859-885.
- Tarar, Ahmer. Jun 2005. "Constituencies and Preferences in International Bargaining", *Journal of Conflict Resolution* **49**, 3, pp. 383-407.
- Tessman, Brock, Fsteve Chan. 2004. "Power Cycles, Risk Propensity, and Great-Power Deterrence", *Journal of Conflict Resolution* **48**, pp. 131-153.
- Toukan, Abdullah And Anthony H. 2010. **Cordesmann an Arms Control Process for the Middle East Arleigh, A. Burke Chair in Strategy**,

CSIS2010 1800.

walt, Stephen M. January 2009. "Alliances in a Unipolar World", **World Politics**, No. 61, pp. 186-120.

Zeev Maoz, Ranan D. Kuperman, Lesley Terris and Ilan Talmud. 2006. "Structural Equivalence and International Conflict Analysis: a Social Networks", *Journal of Conflict Resolution*, 4, pp. 664-689.